متفکر شهید
استاد
مرتضی
مطهری

پنج مقاله



- نماز
- دین و مذهب
- احتجاجات قرآن
- اسلام برتر است
- نقدی بر ترجمه‌ای از قرآن

فهرست مطالب

باسمه تعالی

مقدمه

کتاب حاضر ـ چنان که از نام آن پیداست ـ مشتمل بر پنج مقاله به قلم استاد شهید آیت الله مطهری است که در زمانها و به مناسبتهای مختلف نگارش یافته است. وجه مشترک این مقالات ـ گذشته از این که همه از آثار قلم آن شهید محسوب می‌شوند ـ نگاه کلی یا خاص به اسلام و قرآن است.

مقاله اول تحت عنوان «دین و مذهب» ظاهراً برای کتاب تعلیمات دینی دوره دبیرستان در حدود سال ۱۳۵۰ نگارش یافته تا به وسیله افرادی مانند شهید دکتر بهشتی و شهید دکتر باهنر که در آموزش و پرورش دوره قبل از انقلاب اسلامی نفوذ کرده بودند

به چاپ برسد. این مقاله نگاهی کلی به ادیان خصوصاً دین مبین اسلام و بالاخص مذهب شیعه دارد و با توجه به بیان روشن آن برای اقشار مختلف سودمند است.

مقاله دوم با عنوان «احتجاجات قرآن» قسمتی از درس استاد شهید در دانشکده الهیات دانشگاه تهران بوده است و روشن نیست که سایر قسمتهای این درس به رشته تحریر در آمده یا خیر، به هر حال در اختیار این شورا نیست. بدیهی است چنانچه فرد یا افرادی از دانشجویان سابق آن دانشکده قسمتهای مذکور نزدشان باشد و در اختیار این شورا قرار دهند موجب امتنان خواهد بود.

«نقدی بر ترجمه قرآن مجید به اهتمام آقای ابوالقاسم پاینده» عنوان مقاله‌ای است که استاد شهید در حدود سال ۱۳۴۰ در مجله «یغما» به چاپ رسانده‌اند و شامل نکات قابل توجهی است.

مقاله چهارم درباره «نماز» است که عنوان اصلی آن «حرکتی بر ضد مسیر آب» می‌باشد، کنایه از این که نوشتن کتابی درباره نماز توسط یکی از دوستان قدیمی استاد در آن دوره ـ یعنی در حدود سال ۱۳۵۶ که جوّ مارکسیسم زدگی و تأویل مفاهیم معنوی به مفاهیم مادی حاکم بود ـ حرکت بر ضد مسیر آب است. این مقاله حاکی از ناخرسندی آن متفکر شهید از آن جوّ فکری است.

آخرین مقاله (اسلام برتر است) در اصل با عنوان «**الاسلام یعلو**

و **لا یُعلیٰ علیه**» (اسلام برتری می‌یابد و چیزی بر آن برتری نمی‌یابد) بوده که این جمله حدیث مشهور نبوی است و برای آن که عنوان مقاله برای عموم قابل فهم باشد از عنوان «اسلام برتر است» استفاده شد.

این مقاله قسمتی از یادداشت «عظمت و انحطاط مسلمین» در بخش یادداشتهای موضوعی استاد است که نظر به این که حالت مقاله داشت و از نظر موضوع نیز با چهار مقاله قبلی سنخیت داشت به عنوان پنجمین مقاله این کتاب انتخاب شد و بدیهی است که در مجلد مربوط به یادداشتهای استاد (جلد دهم) درج نخواهد شد.

لازم به ذکر است که در فهرست مطالب، غیر از عناوین فرعی مقاله اول و دوم، سایر عناوین فرعی از استاد شهید نیست و توسط «شورای نظارت» استخراج شده است.

امید است این اثر آن حکیم فرزانه که پس از ۲۶ سال از شهادت آن عزیز منتشر می‌شود همچون دیگر آثار آن عالم ربانی و مجاهد بزرگ برای همه علاقه‌مندان به معارف اسلامی مفید و راهگشا باشد.

دی ماه ۱۳۸۴

برابر با ذیقعده ۱۴۲۶

دین و مذهب

دین و مذهب *

یکی از اموری که همیشه در میان جامعهٔ بشر بوده و باز هم خواهد بود، دین و مذهب است. طبق تحقیقات علمی که در آثار تاریخی از زمانهای بسیار قدیم به عمل آمـده است، از زمانی که بشر وجود داشته دین و مذهب هم در مـیان بشـر وجود داشته است، چنانکه اکنون نیز ادیان زیادی در جهان وجود دارد و اکثریت مردم جهان از یک دینی پیروی می‌کنند. ادیان بزرگ و معروف جهان عـبارت است از: دیـن اسـلام، یهودیت، مسیحیت، بودایی. هریک از ادیان اسلام و مسیحیت

* [این مقاله برای دانش‌آموزان دوره دبیرستان، قـبل از انـقلاب اسـلامی نگارش یافته و البته برای عارف و عامی مفید است.]

و بودایی اکنون[1] چند صد میلیون پیرو دارد.

همهٔ ادیان آسمانی، بشر را به پرستش خدای یگانه دعوت کرده‌اند و از پرستش غیر او منع نموده‌اند، و همچنین همهٔ آنها از جهانی دیگر خبر داده‌اند که در آن جهان بشر پاداش اعمال نیک و کیفر اعمال بد خویش را دقیقاً درخواهد یافت، و نیز همهٔ ادیان آسمانی بشر را به راستی و درستی و خیرخواهی و نیکوکاری دعوت کرده و می‌کنند. آنچه در طول تاریخ زندگانی بشر راستی و درستی و نیکوکاری و سایر صفات حسنهٔ اخلاقی در میان مردم دیده می‌شود نتیجهٔ مستقیم یا غیرمستقیم ادیان آسمانی و تعلیمات پیغمبران الهی بوده است. از این رو سهم دین و مذهب در بهبود و رفاه و سعادت بشر بیش از هرچیز دیگر بوده و هست.

دین و مذهب مانند علم و فرهنگ جزو مایحتاج زندگی بشر است، بشر نمی‌تواند از آن بی‌نیاز باشد. همچنان که نداشتن علم و فرهنگ سبب بدبختی فرد و ویرانی اجتماع می‌گردد، نداشتن دین و مذهب نیز به نوبهٔ خود موجب

---

۱. [حدود سال ۱۳۵۰ هجری شمسی]

بدبختی فرد و ویرانی اجتماع می‌شود.

و همان طوری که ممکن است افرادی جاهل پیدا شوند و یا یک ملتی از علم و فرهنگ بی‌بهره بماند اما ممکن نیست علم و فرهنگ از جامعهٔ بشر رخت بربندد، ممکن است افرادی بی‌دین و لامذهب زندگی کنند و یا ملتی به علل خاصی از موهبت دین بی‌بهره بماند اما ممکن نیست دین و مذهب بکلی از جامعهٔ بشر رخت بربندد، زیرا هر چیزی که برای بشر مفید و ضروری و لازم باشد و چیز دیگر نتواند جای او را بگیرد طبعاً ثابت و پابرجا می‌ماند و هیچ گاه منسوخ نمی‌شود. دین نیز مانند علم به حکم اینکه برای بشر مفید و ضروری و لازم است و در زندگی بشر به کار می‌آید و چیز دیگر نمی‌تواند جای او را بگیرد طبعاً و قطعاً همیشه باقی خواهد ماند.

خداشناسی

اساس و پایهٔ همهٔ ادیان آسمانی خداشناسی است. هدف اوّلی پیغمبران الهی این بوده که بشر خداشناس شود و در مقام پرستش و عبادت، فقط خدا را پرستش کند و غیر او را پرستش نکند، و در مقام تسلیم و اطاعت فقط فرمان خدا را

لازم الاطاعه بشمارد و اطاعت غیر او را جز با اذن و فرمان او بر خود لازم نشمارد.

خداوند را با چشم نمی‌توان دید ولی به دلیل عقل یعنی از راه آثار و مخلوقاتش او را می‌توان شناخت. تمام موجودات و مخلوقات جهان، آثار و دلایل و نشانه‌های وجود آفریننده‌ای دانا و توانا و حکیم و مدبّرند، زیرا در همهٔ آنها نظم و ترتیب به کار رفته و در همهٔ آنها آثار حکمت و تدبیر و علم و مهارت هویداست.

انسان همان طوری که بسیاری از چیزها را به وسیلهٔ حواس پنجگانهٔ خود تمیز می‌دهد و با تجربه‌های حسی آنها را می‌شناسد، بسیاری از چیزها را هم به وسیلهٔ عقل خود می‌فهمد و تشخیص می‌دهد.

اگر مثلاً پارچه‌ای ظریف و محکم دارای خطها و نقشها و رنگها در برابر انسان قرار بگیرد، انسان در آن حال چیزهایی را به وسیلهٔ حس باصره و لامسهٔ خود حس می‌کند و چیزهایی را به وسیلهٔ عقل خود می‌فهمد و تشخیص می‌دهد. آنچه به وسیلهٔ حس باصره و لامسه درک می‌کند عبارت است از ظرافت و محکمی و رنگها و نقشها و پهنا و درازای آن

پارچه، و اما آنچه در همان حال به وسیلهٔ عقل خود می‌فهمد و تشخیص می‌دهد این است که آن پارچه بافنده‌ای داشته و آن بافنده در کار خود دانا و ماهر بوده و از روی بصیرت و توجه آن پارچه را اینچنین ظریف و محکم و زیبا و پر از نقش و نگار بافته است. عقل او به او می‌گوید هیچ چیزی خود به خود درست نمی‌شود و خود به خود نظم و ترتیب پیدا نمی‌کند، نخها خود به خود پهلوی هم قرار نمی‌گیرند و خطها و نقشها و زیباییها خود به خود و بدون توجه بافنده به وجود نمی‌آیند. باز هنگامی که همان پارچه به صورت یک دست لباس دوخته و کامل، دارای دوخت عالی، جیبها و دگمه‌ها و جا دگمه‌ها و سایر لوازم هرکدام در جای خود در مقابل انسان قرار بگیرد، عقل او به او می‌گوید که دوزنده‌ای بوده و آن دوزنده در کار خود علم و مهارت داشته و از روی توجه و بصیرت هریک از جیبها و دگمه‌ها و جا دگمه‌ها و غیر اینها را در جای خود گذاشته است.

ما آدمیان هنگامی که در خلقت خودمان یا سایر مخلوقات با نظر دقت می‌اندیشیم و مثلاً می‌بینیم که خود ما دارای عقل و هوش و چشم و گوش و دست و پا و زبان و

دهان و دندان و انگشتان و قلب و ریه و معده و کبد و کـلیه هستیم و هرکدام از اینها به درد کاری می‌خورد و برای کاری ساخته شده است، بلکه هرکدام از این اعضا دارای هـزارهـا جزء است و هر جزئی به درد کاری می‌خورد و برای آن کار ساخته شده است، عقل ما به ما می‌گوید قطعاً آفرینندهٔ دانا و بینا و حکیم و ماهری داریم و او از روی علم و دانش اینچنین نظم حیرت‌انگیزی به وجود آورده و همهٔ این اعضا و قوا را با توجه به کاری که از آنها ساخته است آفریده است.

انسان هر اندازه در خلقت خـودش و در خـلقت سـایر موجودات بیشتر فکر کند و هر اندازه به تحقیقات و اکتشافات دانشمندان علوم طبیعی بیشتر آگاه گردد، زمـینهٔ مـعرفت و شناسایی‌اش نسبت به خداوند بیشتر فراهم مـی‌گردد. قـرآن کریم، سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۶۴ می‌فرماید:

ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللـیل و النهار و الفلک التی تجری فی البحر بما ینفع الناس و ما انزل الله من السماء من ماء فاحیا به الارض بعد موتها و بثّ فیها من کل دابّة و تصریف الریـاح و

السحاب المسخر بین السماء و الارض لآیات لقوم یعقلون.

یعنی «همانا در آفرینش آسمانها و زمین، و آمد و شد شب و روز، و کشتی که به سود مردم در دریا روان است، و آبی که خدا از آسمان فرود آورده و به این وسیله زمین را پس از مردگی زندگی بخشید و از همهٔ جنبندگان در آن پراکند، و گرداندن بادها و ابری که میان آسمان و زمین تحت فرمان است، نشانه‌هاست برای کسانی که با نیروی عقل بیندیشند.

سعدی می‌گوید:

آفرینش همه تنبیه خداوند دل است
دل ندارد که ندارد به خداوند اقرار
این‌همه نقش عجب بر در و دیوار وجود
هرکه فکرت نکند نقش بود بر دیوار
که تواند که دهد میوهٔ الوان از چوب
یا که داند که برآرد گل صد برگ از خار
عقل حیران شود از خوشهٔ زرّین عنب
فهم عاجز شود از حقّهٔ یاقوت انار

پاک و بی‌عیب خدایی که به تقدیر عزیز
ماه و خورشید مسخّر کند و لیل و نـهار
کوه و دریا و درختان همه در تسبیحند
نه همه مستمعی فـهم کـند ایـن اسـرار

پیغمبران

افرادی از بشر که از جانب خداوند بـرای هـدایت و ارشـاد دیگران برگزیده شده‌اند «پیغمبر» نامیده می‌شوند.

پیغمبران احکام و دستورهای الهی را از طـریق وحـی و الهام دریافت می‌کنند و به مردم می‌رسانند.

ما از کیفیت و چگونگی وحی آگاهی کامل نداریـم امـا می‌دانیم که وحی و الهام حقیقت دارد و بعضی از افراد بشر از این موهبت بزرگ بهره‌مند شده‌اند.

همۀ مخلوقات جهان، اول ضعیف و ناقصند و تدریجاً قوی و کامل می‌گردند، یعنی هر موجودی تدریجاً باید راهی را طی کند تا به حد کمال برسد و هیچ موجودی از اول کامل آفریده نشده است.

خداوند متعال کـه مـوجودات عـالم را آفـریده است راه

رسیدن آنها را به حد کمال نیز به آنها نموده است؛ یعنی هیچ مخلوقی بلاتکلیف و مردد و معطل و سرگردان آفریده نشده است، همچنان که در قرآن کریم آمده است: **ربنا الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی**[۱]. یعنی پروردگار ما همان است که هر چیزی را آنچنان که شایسته است آفریده و سپس آن را در راهی که باید برود هدایت فرموده است.

این قانون کلیت دارد و در همهٔ مخلوقات جاری است، از کوچکترین ذره گرفته تا بزرگترین کهکشانها، از جماد بی‌جان بی‌شعور گرفته تا انسان ذی‌شعور عاقل.

هریک از حواس ظاهری و باطنی ما چراغی است که برای راهنمایی و هدایت ما به سوی اموری که مورد نیاز ماست قرار داده شده است.

خداوند انسان را برای بقا و خلود آفریده است، یعنی انسان به طور مطلق فانی نمی‌شود و در جهانی دیگر باقی می‌ماند. بعلاوه خداوند انسان را اجتماعی بالطبع آفریده است و می‌بایست در سایهٔ قانون و اخلاق و ایمان زندگی کند و

---

۱. طه / ۵۰.

بدون آن میسر نیست. از این رو برای اینکه بشر در کارهایی که در سعادت آن‌جهانی او مؤثر است راهنمایی شده باشد و هم اینکه دارای ایمان و اخلاق محکم و قوانین اجتماعی بوده باشد پیغمبرانی مبعوث فرمود که او را هدایت و راهنمایی کنند، چنانکه در قرآن کریم فرموده است: یا ایها النبی انا ارسلناک شاهداً و مبشراً و نذیراً. و داعیاً الی الله باذنه و سراجاً منیراً[1] یعنی ای پیغمبر، ما تو را به عنوان گواه و شاهد بر اعمال مردم و نوید دهنده و بیم‌دهنده و دعوت‌کننده به سوی خدا و چراغ پرتوافکن فرستادیم. و نیز قرآن کریم فرموده است: لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم الناس بالقسط[2]. یعنی ما پیغمبران خود را با دلایل روشن فرستادیم و همراه آنها کتاب و وسیلهٔ سنجش نازل کردیم تا مردم در زندگی اجتماعی بر اساس عدالت زندگی کنند.

پیغمبران هرکدام بشری هستند از جنس ما، مانند ما غذا می‌خورند و راه می‌روند و حوائج طبیعی دارند. فرقی که

---

۱. احزاب / ۴۵ و ۴۶.
۲. حدید / ۲۵.

هست این است که به آنها وحی می‌شود و از تأییدات الهی به نوع خاصی بهره‌مندند.

پیغمبران پاکترین و بی‌آلایش‌ترین و خالصترین بندگان زمان خود می‌باشند. هرگز کسی به دلیل ثروتمندی یا شهرت یا مُلک و قدرت، یا داشتن ایل و فامیل، یا وابستگی به نژاد خاص یا اقلیم و سرزمین مخصوص به درجهٔ نبوت ارتقاء نیافته است. خداوند پیغمبران خود را همواره از میان افراد پاکدامن و منزه و راستگو و مهربان و امین و نیک‌نفس و خیرخواه و نیکوکار انتخاب می‌کند. او خودش بهتر می‌داند کی از همه سزاوارتر است و برای پیغمبری شایسته‌تر است: **الله اعلم حیث یجعل رسالته**[1]. پیغمبران الهی زیاد بوده‌اند، عدد آنها از شماره بیرون است، اما عدد پیغمبرانی که صاحب کتاب و شریعت و قانون بوده‌اند زیاد نیست. آنها که صاحب کتاب و قانون بوده‌اند «اولوالعزم» نامیده می‌شوند و از پنج نفر تجاوز نمی‌کنند. سایر پیغمبران خدا در هر جا که بوده‌اند مردم را به

---

۱. انعام / ۱۲۴: خداوند جایی که پیغمبری را در آنجا قرار می‌دهد از همه بهتر می‌داند.

کتاب و قانون و شریعت آنها دعوت کرده‌اند. این پنج نفر به ترتیب زمانی عبارتند از: حضرت نوح، حضرت ابراهیم، حضرت موسی، حضرت عیسی و حضرت محمّد بن عبدالله صلوات الله علیهم اجمعین.

حضرت محمد صلی الله علیه و آله آخرین پیغمبران است و بعد از آن حضرت پیغمبری نیامده و نخواهد آمد.

اسلام

دین اسلام که آورندهٔ آن، حضرت خاتم النبیین محمّد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و کتاب آسمانی آن قرآن مجید است خاتم و ناسخ همهٔ ادیان دیگر است.

همهٔ ادیان آسمانی که به وسیلهٔ پیغمبران الهی برای بشر آمده است از یک اصل و یک مبدأ سرچشمه می‌گیرند و به یک راه و به سوی یک مقصد بشر را دعوت می‌کنند. ان الدّین عندالله الاسلام[1]. شرع لکم من الدین ما وصی به نوحاً و الذی اوحینا الیک و ما وصینا به ابراهیم و موسی و عیسی ان اقیموا

۱. آل عمران / ۱۹.

الدین و لا تتفرقوا فیه[1]. چیزی که هست دوره به دوره استعداد بشر برای قبول هدایت دینی زیادتر شده و دین قبلی جای خود را به دینی کاملتر و جامعتر داده است، تا رسیده به آنجا که آنچه باید از طریق هدایت وحی به بشر تعلیم داده شود از معارف غیبی و دستورهای مربوط به عبادت خداوند و دستورهای کلی اخلاقی و اجتماعی، تعلیم داده شده و دیگر نیازی به تعلیمات دیگر که از راه وحی به بشر داده شود نبوده است. همینکه به این مرحله رسید، نبوت و رسالت برای همیشه ختم و پایان آن اعلام شد. دیگر نوبت این است که بشر تحت راهنمایی آخرین دستورهای الهی که کاملترین و جامعترین دستورهاست، به کمک عقل و علم شاهراه مستقیم حیات را طی کند و به سوی ترقی و تعالی گام بردارد.

با مبعوث شدن حضرت خاتم النبیین و آمدن قرآن مجید نبوت و رسالت پایان یافت.

دین مقدس اسلام که خوشبختانه یگانه دینی است که کتاب روشن دارد و آن کتاب دست نخورده باقی مانده است

---

۱. شوریٰ / ۱۳.

دینی است جامع و کامل و دارای مقررات اخلاقی زنده و قوانین اجتماعی مترقی، دینی است ساده و فطری و هماهنگ با ترقی و تکامل. هر ملتی که واقعاً پایبند به این دین باشد سعادتمند خواهد شد، همان طور که تا زمانی که ملل مسلمان مقررات اسلامی را رعایت می‌کردند خوشبخت‌ترین و پیشرفته‌ترین ملل عالم بودند و از آن روزی که به علل تاریخی معنی و حقیقت اسلام را از دست دادند و تنها به اسم قناعت کردند و از خودشان بدعتهایی بر آن افزودند راه تنزل و انحطاط پیمودند.

بر ماست که به حقایق دین اسلام آشنا شویم و به آنها عمل کنیم و بدعتها و خرافات را دور بریزیم و ملت خود را مسلمان و با ایمان بار آوریم تا گوی سعادت را در دنیا و آخرت برباییم.

پیغمبر اسلام

نام مبارک آن حضرت «محمّد» و لقبش مصطفی است. نام پدرش عبدالله است و نسب آن حضرت به ابراهیم خلیل می‌رسد و در شهر مکه که خانۀ کعبه در آنجا قرار دارد به دنیا

آمد.

عبدالله پدر آن حضرت در آغاز جوانی که هنوز بیش از چند ماه از ازدواجش با آمنه دختر وهب نگذشته بود هنگام برگشتن از مسافرت شام در مدینه درگذشت. رسول اکرم هنگام فوت پدر در رحم مادر بود و آن حضرت یتیم به دنیا آمد. جدّش عبدالمطّلب تا زنده بود متکفل آن حضرت بود. پس از درگذشت عبدالمطّلب در کفالت عمویش ابوطالب قرار گرفت.

از کودکی آثار هوش و ذکاوت فوق‌العاده و علائم نجابت و اصالت از آن حضرت هویدا بود. همه او را به امانت و راستی و درستی و پاکی می‌شناختند و او را «محمّد امین» لقب داده بودند.

مردم مکه در آن زمان بت‌پرست و تجارت‌پیشه و عیاش بودند و در جهالت و نادانی به سر می‌بردند. انواع مفاسد اخلاقی از شرابخواری و قماربازی و رباخواری و ستم به زیردستان و تشکیل اماکن فساد در میان آنها رایج و شایع بود. رسول اکرم از آغاز جوانی به عادات و اعمال مکّیان و سایر اعراب با نظر نفرت و انزجار می‌نگریست و از آنها کناره

می‌گرفت، هرگز در کارهای سبک و آمیخته به سبکسری قوم خود شرکت نکرد، به مجالس لهو و لعب آنها پا نگذاشت، چیزهایی را که آنها مایهٔ فخر و مباهات و خودنمایی می‌شمردند او حقیر و ناچیز می‌شمرد، هرگز به بتی از بتها که آن مردم آنها را می‌پرستیدند اعتنا نکرد. او از کودکی با عقل روشن و ضمیر صافی خویش خدای یگانه را شناخته بود و فقط او را عبادت می‌کرد. مکانی خلوت در بالای کوهی به نام «حراء» برای خلوت و عبادت انتخاب کرده بود و به آنجا می‌رفت و به عبادت و تفکر می‌پرداخت، تا آنکه در سن چهل‌سالگی به پیغمبری مبعوث شد و از آن پس تا آخر عمر به ارشاد و هدایت مردم و کوشش در راه نجات آنها از بدبختی و ضلالت پرداخت و در ده سال آخر، شهر مدینه را مرکز قرار داد و در سن شصت و سه سالگی از دار فانی رحلت فرمود.

رسول اکرم اُمّی یعنی «استاد ندیده» بود. در همهٔ عمر به مکتب و مدرسه‌ای نرفت و نزد معلمی از معلمان بشری درس نخواند. تا آخر عمر نه خط نوشت و نه کتابی خواند، اما چنان صفای قلبی پیدا کرد که خداوند متعال بزرگترین کتاب آسمانی یعنی قرآن را به او وحی کرد و او خودش معلم و

نجات‌دهندهٔ بشر شد و مردم را به علم و حکمت و خواندن و نوشتن تشویق و تأکید کرد.

مردم سرزمین عربستان از فرهنگ و تمدن و قانون و حکومت و مقررات اجتماعی بی‌بهره بودند. در میان آنها مکتب و مدرسه و تألیف و تعلیم و کتاب و معلم وجود نداشت. اشخاصی که می‌توانستند بخوانند یا بنویسند اندک و انگشت‌شمار بودند. معلومات و اطلاعات آنها عبارت بود از یک رشته حکایتها و افسانه‌ها دربارهٔ بتهایی که می‌پرستیدند یا دربارهٔ قتل و غارتها که خودشان یا پدرانشان کرده بودند. بزرگترین اثر فرهنگی آنها عبارت بود از یک سلسله اشعار که مضامین آنها از حدود وصف شراب و معشوق و اسب و شتر و نیزه و شمشیر و دلاوری و افتخار به آباء و اجداد و یادآوری قتل و غارتها تجاوز نمی‌کرد.

در میان چنین مردمی خداوند پیغمبر اکرم را مبعوث فرمود و بر او قرآنی نازل کرد مشتمل بر حکمتها و پندهای عالی و قصه‌های عبرت‌انگیز و اصول متین اخلاقی و مقررات عالی اجتماعی و قوانین حقوقی و جزایی و یک سلسله معارف الهی در باب توحید و معاد و غیره.

مردم جزیرةالعرب از این حقایق بهره‌ای نداشتند و این خود معجزهٔ روشن خاتم‌الانبیاء به شمار می‌رود.

قرآن مجید

کتاب آسمانی ما قرآن مجید است. قسمتی از این کتاب مقدس در مکه و قسمتی در مدینه بر رسول اکرم نازل شده است. قرآن مشتمل است بر یکصد و چهارده سوره و هر سوره مشتمل است بر آیاتی. سوره‌های قرآن از نظر بزرگی و کوچکی متفاوتند، از سورهٔ چهار آیه‌ای هست تا سورهٔ دویست و هشتاد و شش آیه‌ای. سرمایهٔ پیشرفت اسلام در ابتدا و هم سرمایهٔ حفظ اسلام در عصر حاضر قرآن مجید است. مردم ملتهای مختلف که در طول چهارده قرن گذشته با اسلام آشنا شده‌اند، تحت تأثیر قرآن مجید قرار گرفته ایمان خویش را حفظ کرده‌اند.

اکنون نیز که اسلام در میان افرادی عالم و یا مللی دوردست در حال گسترش است در اثر انتشار و آشنایی با قرآن مجید است.

قرآن به زبان عربیِ روشن است. از این رو برای هر

مسلمانی که بخواهد با دین خود آشنایی کامل داشته باشد لازم است زبان عربی را فرا گیرد. قرآن کریم با شرک و بت‌پرستی و اطاعت غیر خدا و ظلم و اطاعت ظالم و نفاق و تفرق و رباخواری و ریاکاری و دروغ و خیانت و غیبت و تکبر و خوردن مال یتیم و سایر کارهای زشت، سخت مبارزه کرده است و در مقابل، مردم را دعوت کرده به یگانه‌پرستی و اتحاد و صراحت و راستی و درستی و دستگیری و نیکوکاری و سایر صفات حسنه.

قسمتی از آیات قرآن اختصاص یافته به بیان مقررات و قوانین حقوقی و معاملات و قسمتی به قصص و حکایات آموزندهٔ زمانهای پیشین یا زمان حضرت رسول.

قرائت و تلاوت قرآن مجید علاوه بر آنکه اجر و ثواب اخروی دارد قلب را روشن و از کدورتها صاف می‌کند. از این رو بر هر دانش‌آموزی لازم است که در دورهٔ دانش‌آموزی قرائت و تلاوت قرآن مجید را به طور صحیح و کامل یاد بگیرد و در تمام عمر همه روزه اول صبح چند آیه از آن را به عنوان ثواب و تبرک و هم به عنوان اینکه معانی و دستورهای عالی آن را برای خود یادآوری کند بخواند.

علی علیه‌السلام

علی بن ابیطالب علیه‌السلام پسر عمو و داماد و وصی و خلیفهٔ رسول اکرم و امام امت اسلامیه است. علی کودک خردسالی بود که پیغمبر اکرم او را از پدرش ابوطالب گرفت و به خانهٔ خویش آورد و در دامان خود او را پرورش داد. هیچ کس به اندازهٔ علی پیغمبر را از نزدیک نمی‌شناخت و هیچ کس هم به اندازهٔ او شیفتهٔ پیغمبر نبود و به آن حضرت ایمان و اعتقاد محکم نداشت.

علی مرد شمارهٔ دو اسلام است. اخلاص و فداکاری و مجاهدتهای او در راه اسلام شهرهٔ آفاق و زبانزد خاص و عام است. او عالم‌ترین و زاهدترین و باتقواترین و شجاعترین مردم بعد از پیغمبر اکرم بود. او زهد و شجاعت و علم و عمل را توأم داشت، وجودی بود جامع‌الاطراف و شخصیت او نمونهٔ کامل تعلیمات عالیهٔ اسلام است.

عدالت علی و صلابت و پافشاری او در طرفداری از حقوق بشر و حمایت او از طبقهٔ ضعیف، ضرب‌المثل جهان و بهترین معرّف روح و معنی و حقیقت اسلام است.

علی در راه هدفهای اسلامی، خود را بکلی فراموش

می‌کرد. در زمان حیات پیغمبر اکرم مانند یک عاشق پاکباز و یک سرباز فداکار فرمان پیغمبر را اطاعت می‌کرد و همواره آرزو می‌کرد در حال انجام وظیفه جان بسپارد.

بزرگترین گذشت و فداکاری علی بعد از پیغمبر اکرم ظاهر شد. او با آنکه قائم مقام واقعی پیغمبر بود و خلافت را حق مسلّم خود می‌دانست، برای اینکه وحدت اسلامی محفوظ بماند و زحمات رسول اکرم هدر نرود از حق مسلّم خود چشم پوشید و با دیگر صحابه در کمال صمیمیت همفکری و همکاری کرد. علی می‌گفت مادامی که مصلحت مسلمین محفوظ بماند و کارها بر مدار مصالح عمومی بچرخد و تنها کسی که از حق خویش محروم است من هستم، من مخالفت نمی‌کنم و همراهم. من آنگاه قیام می‌کنم که مصالح عمومی را در خطر ببینم.

پیغمبر اکرم علی را وصیّ خویش قرار داد. علوم و معارف و احکام اسلام در نزد علی بود. یگانه مرجع علمی مسلّم بعد از پیغمبر اکرم که در مشکلات به او رجوع می‌شد علی بود. خلفا چون به علم و امانت علی اطمینان کامل داشتند از مراجعه به علی ابا و امتناع نداشتند. در موارد متعددی علی

خلفا را به اشتباهشان متذکر فرمود و آنها قبول کردند. خلیفهٔ دوم مطابق روایات تاریخی شیعه و سنی، مکرر در چنین مواردی گفت: «لولا علیّ لهلک عمر» یعنی اگر علی نبود کار عمر به تباهی کشیده بود.

ائمهٔ اطهار

ائمهٔ اطهار اوصیاء رسول اکرم می‌باشند، یعنی علوم و معارف و احکام اسلام به طور کامل و بدون اشتباه در نزد آنها بوده است. پیغمبر اکرم مطابق روایات مسلّم شیعه و سنی فرموده است: انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی. یعنی من بعد از خودم دو چیز با ارزش در میان شما باقی می‌گذارم: قرآن و اهل بیتم.

مرجع دینی مردم بعد از پیغمبر در درجهٔ اول قرآن مجید است و در درجهٔ دوم ائمهٔ اطهارند که علم قرآن نزد آنها بوده و بهترین شارح و مفسّر و مبیّن قرآن به شمار می‌روند.

ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام دوازده نفرند به این ترتیب:

۱. امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام

۲. امام حسن مجتبی فرزند علی علیه‌السلام

۳. امام حسین شهید فرزند دیگر علی علیه‌السلام
۴. امام زین‌العابدین فرزند امام حسین علیه‌السلام
۵. امام محمّد باقر فرزند امام زین‌العابدین علیه‌السلام
۶. امام جعفر صادق فرزند امام محمّد باقر علیه‌السلام
۷. امام موسی کاظم فرزند امام جعفر صادق علیه‌السلام
۸. امام رضا فرزند امام موسی کاظم علیه‌السلام
۹. امام محمّد تقی فرزند امام رضا علیه‌السلام
۱۰. امام علی نقی فرزند امام محمّد تقی علیه‌السلام
۱۱. امام حسن عسکری فرزند امام علی نقی علیه‌السلام
۱۲. امام مهدی صاحب الزمان فرزند امام حسن عسکری علیه‌السلام

معاد

یکی از اصول دینی و ایمانی یعنی از اموری که باید از جنبهٔ دینی به آن ایمان و اعتقاد داشت، عالم آخرت و معاد روز قیامت است.

همهٔ پیغمبران الهی بدون استثنا همان طوری که مردم را به خداشناسی و یکتاپرستی و فضائل اخلاقی دعوت کرده‌اند، از

جهانی دیگر بعد از این جهان نیز خبر داده‌اند. افراد بشر همان طور که سایر مراحل را طی کرده‌اند، یعنی خاک تبدیل به گیاه و مواد خوراکی شده و آن مواد خوراکی تبدیل به نطفه شده و نطفه در رحم مراحل جنینی را پیموده و جنین به دنیا آمده و نوعی دیگر زندگی آغاز کرده و کودک جوان شده و جوان پیر شده و مرده است، با مردنْ حیات و زندگی بشر پایان نمی‌پذیرد، نوعی دیگر از حیات و زندگی در نشئه‌ای دیگر آغاز می‌گردد.

ما از کیفیت و چگونگی نشئهٔ معاد و قیامت آگاهی نداریم، اما به موجب آنچه پیغمبران گفته‌اند و به آنها وحی شده است و به موجب دلایل عقلی که برخی دانشمندان و عرفا ذکر کرده‌اند به وجود چنین جهانی ایمان و اعتقاد داریم. البته بشر چون هنوز به آن جهان نرفته است از کیفیت و چگونگی آن نمی‌تواند اطلاعات کافی داشته باشد. انسان از دنیاهایی که از آنها گذشته است یعنی دنیای جمادی و دنیای گیاهی و دنیای جنینی و دنیایی که اکنون در آن هست هنوز نتوانسته است اطلاعات کافی به دست آورد و دائماً در تلاش است که بر اطلاعات خود در این زمینه‌ها بیفزاید و البته به طریق اولیٰ از

جهانی که در آینده باید به آنجا پا بگذارد اطلاعات کافی ندارد.

اطلاع قطعی که از آن جهان در دست است و پیغمبران خدا آنها را برای ما بیان کرده‌اند این است که خوشبختی و بدبختی در آن جهان بستگی کامل دارد به اعمال و رفتار و کردار و افکار و عقایدی که انسان در این جهان دارد. نسبت این جهان با آن جهان از قبیل نسبت دو فصل مختلف از یک سال است که یکی فصل کاشتن و تخم‌افشانی است و دیگری فصل برداشت و چیدن است. برداشت و چیدن کاملاً مربوط است به اینکه انسان زمین را چگونه آماده کرده باشد و چه تخمی افشانده باشد و چگونه با آفات مبارزه کرده و محصول را از هر جهت تحت مراقبت قرار داده باشد. لهذا رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: الدنیا مزرعة الاخرة. یعنی دنیا کشتگاه آخرت است. امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده است: الیوم عمل و لا حساب و غداً حساب و لا عمل[1]. یعنی دنیا روز عمل است نه روز حساب و فردای قیامت روز حساب است نه روز عمل.

۱. نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۴۲.

ایمان و اعتقاد به عالم آخرت، انسان را در کار نیک مطمئن و امیدوار می‌سازد و انسان کار نیک را فقط به امید اینکه ثمره‌اش را در دورهٔ حیات خود بچیند انجام نمی‌دهد، زیرا مطمئن است که به هرحال پاداش عمل نزد خدا گم نمی‌شود. و نیز ایمان و اعتقاد به عالم آخرت جلو انسان را از کارهای زشت و گناهان می‌گیرد، زیرا اطمینان دارد که عدالت الهی روزی گریبان او را خواهد گرفت، خداوند در کمین ستمگران و گنهکاران است.

به هرحال ما باید مؤمن و مطمئن باشیم که کوچکترین عمل خیر و کوچکترین عمل شرّ کسی از میان نمی‌رود و هرکسی در نهایت کار به اعمال تجسم‌یافتهٔ خویش خواهد رسید، چنانکه قرآن کریم می‌فرماید: **فمن یعمل مثقال ذرة خیراً یره. و من یعمل مثقال ذرة شرّاً یره**[1].

---

۱. زلزال / ۷ و ۸.

احتجاجات قرآن

احتجاجات قرآن *

این مبحث بخشی است از احتجاجات اسلامی. احتجاجات اسلامی شامل قسمتهای دیگر نیز هست، مانند احتجاجات نبوی، احتجاجات ائمه، احتجاجات علمای کلام.

احتجاج یا استدلال کار عقل و نیروی خرد و برای قانع ساختن اذهان از جنبۀ تعقل و تفکر است. از این رو اول باید ببینیم قرآن برای عقل و خرد اصالت و سندیّت و حجّیّت قائل هست یا مانند بعضی آیینها و فرقه‌ها عقل و خرد را تحقیر

* [این مقاله قسمتی از درس استاد شهید در دانشکده الهیات دانشگاه تهران تحت همین عنوان بوده است. روشن نیست که بقیه قسمتهای این درس توسط استاد به رشته تحریر در آمده یا خیر، به هر حال در اختیار «شورای نظارت» نیست.]

می‌کند و برای آن ـ لااقل در قلمرو مسائل و عقاید دینی ـ ارزشی قائل نیست.

ارزش عقل از نظر قرآن

چنانکه می‌دانیم در برخی روشها و آیینها حوزهٔ معتقَدات دینی را صرفاً قلمرو تسلیم و ایمان می‌دانند و دستگاه عقل و استدلال را از دستگاه تسلیم و ایمان جدا و بی‌ارتباط فرض می‌کنند و برای عقل حق دخالت در این قلمرو قائل نیستند. از نظر این آیینها و این روشها منبع و سرچشمهٔ ایمان نیروی دیگری است غیر از عقل و خرد و به عبارت دیگر می‌گویند یک حس دیگر و غریزهٔ دیگر غیر از عقل در بشر هست که انسان فقط به حکم آن حس و غریزه به امور دینی اذعان و ایمان پیدا می‌کند و احیاناً آنچه به وسیلهٔ آن حس دریافت می‌کند و به آن تسلیم می‌شود با آنچه مقتضای عقل است ممکن است تنافی و ضدیت پیداکند و چون مرحلهٔ ایمان فوق مرحلهٔ عقل و خرد است چاره‌ای جز این نیست که حکم عقل و خرد در این‌گونه مسائل دور افکنده شود.

در آیین مسیحیت حاضر که از تثلیث آغاز می‌گردد این

سخن زیاد به گوش می‌خورد که هرچند تثلیث با عقل سازگار نیست اما باید به آن ایمان آورد زیرا مرحلهٔ ایمان فوق مرحلهٔ عقل است.

قرآن کریم برای دریافتهای عقلی ارزش قائل است و نه تنها به عقل حق می‌دهد که در حوزهٔ مسائل دینی مداخله کند بلکه اصول دین و مخصوصاً اصل‌الاصول دین یعنی توحید را حوزهٔ منحصر عقل و خرد می‌شناسد، یعنی هیچ گونه تعبّد و تقلید و تسلیم و ایمان غیر متکی به منطق را در اصول دین جایز نمی‌شمارد و هر مکلفی را ملزم به «تحقیق» در این مسائل می‌کند.

اگر فی‌المثل از نظر مسیحیت اصول دین و بالاخص اصل اوّلی دین مسیحی یعنی تثلیث منطقهٔ ممنوعه برای عقل اعلام شده است، در اسلام اصول دین و بالاخص اصل اصول دین یعنی توحید منطقهٔ انحصاری عقل اعلام شده است.

قرآن کریم اولاً همیشه دم از تعقل و تفکر و تدبّر می‌زند. آیاتی که به لعلکم تعقلون یا لعلکم تفکرون و امثال اینها ختم می‌شود زیاد است و همه می‌دانیم و اکنون در مقام جمع‌آوری و ذکر همهٔ آنها نیستیم. برای نمونه دو آیه را ذکر می‌کنیم.

یکی آیهٔ ۱۰۰ از سورهٔ یونس: **و ما کان لنفسٍ أن تؤمن الاّ باذن الله و یجعل الرّجس علی الذین لایعقلون.** یعنی هیچ نفسی را نرسد که ایمان بیاورد مگر به اجازهٔ الهی، خداوند بر آنها که تعقل نمی‌کنند پلیدی قرار می‌دهد. آیهٔ دیگر آیهٔ ۲۲ از سورهٔ انفال است: **إنّ شر الدّوابّ عندالله الصمّ البکم الذین لایعقلون.** بدترین جنبندگان در نزد خدا آن کران و لالانی هستند که تعقل نمی‌کنند.

ثانیاً بسیاری از مطالب را با دلایل عقلی اثبات می‌کند، مانند ادلّه‌ای که برای اثبات توحید یا معاد یا نبوت یا ابطال دلیل مخالفین ذکر می‌کند و این قسمت بعداً مشروحاً ذکر خواهد شد.

ثالثاً تاریخ و سرگذشت بشر را با طرز منطقی مبنی بر روابط علّی و معلولی قضایا تفسیر می‌کند. در این زمینه آیات زیادی هست و برای نمونه این آیات ذکر می‌شود:

الف. آیهٔ ۱۶ از سورهٔ بنی‌اسرائیل: **و إذا أردنا أن نهلک قریة أمرنا مترفیها ففسقوا فیها فحق علیها القول فدمّرناها تدمیراً.** یعنی آنگاه که بخواهیم اجتماعی را هلاک سازیم افراد متنعم و تن‌پرور و اسرافکار آنها را مأمور و مسئول قرار می‌دهیم

(یعنی آن طبقه زمام کارها را به دست می‌گیرند و سررشته‌دار کارها می‌شوند) و آنها به فسق و فجور و شهوترانی و خوشگذرانی می‌پردازند و سخن ما دربارهٔ آنها راست می‌آید و ما آنها را هلاک می‌کنیم هلاک کردنی.

ب. آیهٔ ۴۵ و ۴۶ سورهٔ حج: فکأیّن من قریة أهلکناها و هی ظالمة فهی خاویة علی عروشها و بئر معطلة و قصر مشید. افلم یسیروا فی الارض فتکون لهم قلوب یعقلون بها او آذان یسمعون بها فانها لا تعمی الابصار و لکن تعمی القلوب التی فی الصدور. یعنی چه بسیار آبادیها که چون مردم آنها ستمگر بودند ما آنها را نیست و نابود کردیم، پس به حالی درآمدند که سقفها و دیوارها بر روی آن سقفها فرود آمد، چاهها و قناتها و کاخهای بلند همه بی‌سرپرست ماند. چرا در زمین سفر و گردش نمی‌کنند تا آنکه دلهای دانا و گوشهای شنوا پیدا کنند. آری چشمها کور نیست، دلها که در سینه‌ها جای گرفته است کور است.

ج. و قضینا الی بنی‌اسرائیل فی الکتاب لتفسدنّ فی الارض مرّتین و لتعلنّ علواً کبیراً. فاذا جاء وعد اولیهما بعثنا علیکم عباداً لنا اولی بأس شدید فجاسوا خلال الدیار وکان وعداً مفعولاً. ثمّ رددنا لکم

الکرة علیهم وامددناکم باموال و بنین و جعلناکم اکـثر نـفیراً. إن أحسنتم أحسنتم لأنفسکم و إن أسأتم فلها فاذا جاء وعـد الآخـرة لیسؤا وجوهکم ولیدخلوا المسجد کما دخلوه أول مرة و لیتبّروا مـا علوا تتبیراً. عسی ربکم أن یرحمکم و ان عدتم عدنا[1].

خلاصهٔ معنی اینکه در کتاب آسمانی دربارهٔ بنی‌اسرائـیل حکم کردیم که دو بار فساد خواهید کرد و طغیان بـزرگی از شما سرخواهد زد. نوبت اوّلی که بـرسد گـروهی از بـندگان نیرومند را بر شما مسلط خـواهـیم کـرد و آنـها در لابـلای خانه‌های شما وارد خواهند شد و این وعده شدنی است. بعد (که شما به صلاح بازگشت می‌کنید) شما را بـر آنـها پـیروز خواهیم گردانید و شما را به خواسته و نفرات کمک خواهـیم کرد. اگر خوبی کنید به خود کرده‌اید و اگر هم بدی کنید به خود کرده‌اید. و چون نوبت فساد و طغیان دومی شما برسد (باز آنها را بر شما مسلط خواهیم کرد) تا روهای شما را زشت کنند و مانند اولین مرتبه به معبد شما وارد گردند و هرچـه را دست یافتند نابود کنند. امید است خدا باز هم به شما رحمت آورد.

۱. بنی اسرائیل / ۴ ـ ۸.

اما (قاعده این است) اگر باز هم به فساد و طغیان برگردید ما نیز مسلط کردن قومی دیگر را بر شما تکرار خواهیم کرد.

اساساً اینکه قرآن، تاریخ را درس و مایهٔ عبرت می‌داند از این روست که جریان تاریخ را بر طبق سنن قطعی و قوانین علّی و معلولی می‌داند. در آیات زیادی به این مطلب که آنچه بر سر ملل گذشته از نیک و بد آمده است سنت الهی است تصریح می‌کند، مثل اینکه در سورهٔ انفال آیهٔ ۵۲ و ۵۳ می‌فرماید: کدأب آل فرعون و الذین من قبلهم کفروا بـآیات الله فأخذهم الله بذنوبهم إن الله قویّ شدید العقاب. ذلک بأن الله لم یک مغیراً نعمة أنعمها علی قوم حتی یغیروا ما بأنفسهم و أن الله سمیع علیم. یعنی این مانند خوی و روش فرعونیان و آنان که پیش از فرعونیان بوده‌اند می‌باشد، با حقایق روشن الهی به عناد و انکار برخاستند، خداوند آنها را به موجب همان اعمال ناشایست گرفت، انتقام الهی شدید است. مطلب این است: خداوند نعمتی که به مردمی ارزانی داشته عوض نمی‌کند مگر اینکه آنها آنچه مربوط به حالات خودشان است عوض کنند و تغییر دهند. خداوند دانا و شنواست.

رابعاً قرآن معمولاً برای احکام و دستورهای خود فلسفه و

حکمت ذکر می‌کند، یعنی ایـن مـقررات را نـاشی و مـعلول مصلحتها و حکمتهایی مـی‌دانـد و بـین ایـن مـقررات و آن حکمتها و مصلحتها رابطهٔ علّی و معلولی قـائل است. ایـنک برای نمونه این آیات ذکر می‌شود:

در آیهٔ ۴۵ سورهٔ عنکبوت دربارهٔ نـماز مـی‌گوید: و أقـم الصلوة إن الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر. یعنی نماز بپا دار، نماز از کارهای زشت و ناپسند باز می‌دارد.

در سورهٔ بقره آیهٔ ۱۸۳ دربارهٔ روزه می‌گوید: کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون. برای شما روزه مقرر شده است همچنان که برای مردم پیشین نیز مقرر شـده بود، این برای این است که در شما حالت «خودنگهداری» پیدا شود.

دربارهٔ شراب و قمار می‌گوید: إنما یرید الشـیطان أن یـوقع بـینکم العـداوة و البـغضاء فی الخـمر و المـیسر[1]. یـعنی شـیطان می‌خواهد شراب و قمار را مبدأ دعوا و دشمنی و کـینه‌توزی میان شما قرار دهد.

---

۱. مائده / ۹۱.

همین قسمت سبب شده که علمای اسلام عقل را یکی از منابع اجتهاد و استنباط بشمارند.

پس کتابی که اولاً مردم را به عقل و تعقل و اندیشیدن و تفکر و علم که محصول نیروی اندیشه است دعوت می‌کند و سوق می‌دهد و ثانیاً بر پاره‌ای از مدعاهای خود مثل توحید و معاد برهان عقلی اقامه می‌کند و دلیل مخالفین را با استدلال عقلی ابطال می‌کند و از آنها برهان و دلیل مطالبه می‌کند و می‌گوید: قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین[1] و ثالثاً تاریخ و سرگذشت بشر و علل و موجبات سعادت یا شقاوت وی را تعلیل و تحلیل می‌کند و به طرز منطقی و معقولی رابطهٔ هر معلولی را با علت روانی یا اجتماعی خود بیان می‌کند و رابعاً مقررات و دستورهای خود را منبعث و ناشی از علتها و مصلحتها و حکمتها می‌داند و به آنها اشاره می‌کند، حقاً باید کتاب عقل شناخته شود.

در اینکه قرآن عقل را معتبر می‌شمارد و سند می‌داند و برای وی ارزش و اصالت قائل است بحثی نیست. اما این به

---

۱. بقره / ۱۱۱.

معنی این نیست که قرآن روش اشراق و الهام را معتبر نمی‌شناسد. قرآن در عین اینکه روش عقلی را معتبر می‌داند روش اشراق و الهام را نیز معتبر می‌شمارد. قرآن میان این دو روش ضدیت و تنافی قائل نیست و قهراً برای موردی که میان آنها جنگ در بگیرد تکلیف معین نمی‌کند زیرا چنین موردی وجود ندارد و به اصطلاح سالبه به انتفاء موضوع است، ولی در عین حال به این مطلب اذعان و اعتراف دارد که افق اشراق و الهام از افق عقل و منطق وسیعتر و فسیح‌تر است. ای بسا حقایقی که در پرتو الهام و اشراق و وحی مکشوف می‌گردد که سالها و بلکه قرنها لازم است که مَرکب کندرو عقل و علم و خرد، خود را به آنجا برساند و شاید هیچ گاه هم نتواند خود را به آن قله‌ها برساند. ما ضل صاحبکم و ما غوىٰ. و ما ینطق عن الهوىٰ. ان هو الاّ وحی یوحىٰ. علّمه شدید القوىٰ. ذو مرة فاستوىٰ. و هو بالافق الاعلىٰ. ثم دنا فتدلّىٰ. فکان قاب قوسین أو أدنىٰ. فأوحىٰ إلی عبده ما أوحىٰ[1].

فعلاً این مبحث مطرح نیست که قرآن اصل اشراق و الهام را

۱. نجم / ۲ ـ ۱۰.

در چه حدودی و برای چه افرادی، برای عموم یا عدهٔ خاص، معتبر می‌داند. در این باره در کتب عرفانی و فلسفی و هم در بعضی تفاسیر بحث شده و اگر ما بخواهیم وارد این مبحث شویم از مدعای خودمان دور می‌مانیم، همچنان که در بیان آیاتی که به عقل دعوت می‌کند و آیاتی که تاریخ را تفسیر می‌کند و آیاتی که به فلسفهٔ احکام اشاره می‌کند به اجمال و اشاره و ذکر نمونه اکتفا کردیم. خود دانشجویان از روی این نمونه‌ها می‌توانند تحقیق کافی در این زمینه بکنند و آیات مبارکه را استقصاء و جمع‌آوری نمایند. اینک وارد قسمتهای دیگر می‌شویم.

راهبری عقل

از جمله مطالب جالب و جاذب که نمونهٔ اعجاز این کتاب کریم است و لازم است ما در مقدمهٔ این بحث آنها را یادآوری کنیم مطالبی است که در زمینهٔ راهبری عقل بیان کرده است (به تعبیر دیگر می‌توان گفت مربوط است به مسئلهٔ شناخت و معرفت). قرآن کریم اموری را نشان می‌دهد که سبب خطا و لغزش و گمراهی انسان می‌شود و اگر انسان بخواهد با مرکب

عقل سیر و حرکت کند باید مراقب و مواظب آن لغزشگاهها بوده باشد.

چنانکه می‌دانیم بشر از دیرزمانی متوجه این نکته شده است که احیاناً در قضاوتهای خود دچار خطا و اشتباه می‌شود و در فکر چاره برای جلوگیری از خطاهای خود افتاده است. گروهی اساساً این مشکل را چاره‌پذیر ندانسته‌اند و از این رو پایهٔ علم و عقل را از اساس متزلزل و غیر قابل اعتماد دانسته‌اند. گروهی دیگر این مشکل را چاره‌پذیر دانسته و به فکر پیداکردن «خطاسنج» افتاده و علم منطق را ابداع و اختراع کردند.

و باز چنانکه می‌دانیم هنر منطق ـ به شرط مراقبت و رعایت کامل ـ فقط جلوگیری از یک نوع خطاها یعنی خطا در سازمان دادن به مواد و مصالح فکری است و به عبارت دیگر هنر منطق، جلوگیری از خطای در صورت است نه خطای در ماده، و حال آنکه لااقل نیمی از خطاهای فکر بشر خطاهایی است که در مواد و مصالح فکر و اندیشهٔ بشر پیدا می‌شود نه در کیفیت سازمان دادن به آنها.

در تحول فکری جدید اروپا که به وسیلهٔ فرانسیس بیکن

انگلیسی و دکارت فرانسوی آغاز شد، کوشش شده است که راهی و منطقی اختراع شود که جلو خطای ذهن را در مواد و مصالح اولیه بگیرد.

در این زمینه کوششها به عمل آمده است، راههای خطای در ماده تا حد زیادی نشان داده شده است. هرچند هنوز بشر نتوانسته آن طور که خطاسنجی مربوط به صورت را تحت ضابط و قانون کلی درآورده، خطاسنجی مربوط به ماده و فکر را تحت ضابط و قانون کلی درآورد و شاید هرگز این جهت میسور نباشد ولی نشان دادن لغزشگاههای فکری بشر و متوجه کردن او به اینکه علت اینکه یک مادهٔ فکری غلط را به جای صحیح انتخاب می‌کند چیست ولو آنکه به صورت قانون و ضابطه درنیاید، بدون شک در محفوظ ماندن از آن خطاها بسیار مؤثر است و اگر هم روزی ضابطهای قطعی برای جمیع علوم در این زمینه‌ها کشف و اختراع شود مدیون و مرهون تذکراتی است که در این زمینه داده شده است.

در این زمینه‌ها قرآن کریم اول کتابی است که راههای خطای دستگاه عقل و فکر بشر را نشان داده است. تذکرات قرآن کریم در این زمینه و همچنین بیانات فلاسفهٔ جدید در

این موضوع و مقایسهٔ میان آنها بسیار جالب و جاذب است. ما در جزوهٔ تدریسی «تاریخ فلسفهٔ جدید» نظرات آن دانشمندان را در این زمینه ذکر کرده‌ایم، در این درس تذکرات قرآنی را ذکر می‌کنیم، دانشجویان خود می‌توانند به مقایسه بپردازند. اگر در اینجا بخواهیم نظرات فلاسفهٔ جدید را نیز ذکر و تکرار کنیم و سپس مقایسه نیز به عمل آوریم مطلب به درازا خواهد کشید.

لغزشهای اندیشه

قرآن کریم که خطاها و اشتباههای بشر را در قضاوتها ذکر می‌کند، علت و موجباتِ واقع شدن در آن خطاها را نیز ذکر می‌کند و خاطرنشان می‌سازد که اگر انسان مراقبت کامل نکند دچار خطا و اشتباه می‌گردد.

یکی از آن موارد، پیروی از ظن و گمان به جای علم و یقین است.

قبل از ذکر این دسته از آیات، برای روشن شدن موضوع لازم است فرق اینها را ذکر کنیم.

انسان هنگامی که دربارهٔ قضیه‌ای می‌اندیشد، از لحاظ

گرایش ذهن به سوی قبول یا ردّ آن قضیه و گرایش نکردن به هیچ طرف، یکی از حالات سه‌گانهٔ ذیل برایش پیدا می‌شود:

۱. شک و تردید
۲. ظن و گمان
۳. علم و یقین

زیرا ذهن و دستگاه قضایی روح بشر به صورت مقیاسی دقیق و ترازویی حساس است. هرگاه قضیه‌ای بر این دستگاه عرضه بشود، اگر آن قضیه فی‌حد ذاته روشن نباشد یعنی ذهن رابطهٔ موضوع و محمول را از خود موضوع و محمول درنیابد و قرینه و دلیل خارجی که یک طرف را از طرف دیگر سنگین‌تر کند نیز در کار نباشد، طبعاً این دستگاه به حالت آزاد و بی‌طرفی می‌ایستد و به هیچ طرفی متمایل نمی‌شود، عیناً مانند ترازوی حساس و دقیقی که وزنه‌ای ولو کوچک در هیچ کفهٔ آن وجود نداشته باشد و یا دو وزنهٔ مساوی در هر دو کفه وجود داشته باشد که قهراً به حالت تعادل می‌ایستد. نام این حالت قضایی ذهن، شک و تردید است.

و اگر قضیه‌ای که بر این دستگاه عرضه می‌شود فی‌حد ذاته روشن نباشد و ذهن رابطهٔ موضوع و محمول را از خود

موضوع و محمول درنیابد اما قرائن به نفع یک طرف در کار است، هرچند آن قرائن صددرصد قانع‌کننده نیست، طبعاً ذهن به آن طرف می‌چربد ولی در عین حال احتمال طرف دیگر از میان نمی‌رود. نام این حالت قضایی ذهن، ظن و گمان است.

و اگر قضیه‌ای فی‌حد ذاته روشن باشد یا دلیلی که برای یک طرف اقامه شده است به نحوی باشد که احتمال طرف دیگر را ریشه‌کن کند، طبعاً ذهن حالت قرار و طمأنینه و آرامش مطلق نسبت به آن طرف پیدا می‌کند. نام این حالت قضایی ذهن، علم و یقین است.

این حالات در دستگاه ادراکی و فکری بشر هست. هر کسی قطعاً نسبت به بعضی امور یقین دارد و نسبت به بعضی ظن و نسبت به بعضی شک.

اکنون باید ببینیم که دستگاه عقل و ترازوی فکر بشر که این حالات مختلف و گوناگون را پیدا می‌کند، به موجب چه علل و اسبابی است؟ آنچه مسلّم و بدیهی است این است که بدون موجب و علت نیست.

بحث در اطراف این مطلب که چرا بدون علت نیست و همچنین بحث در اطراف اینکه سندیت این حالات از نظر

واقع‌بینی چقدر است، از حدود این درس خارج است. ما در اصول فلسفه مشروحاً دربارهٔ این مطالب بحث کرده‌ایم. اینجا همین قدر باید بدانیم که شک در موردی پیدا می‌شود که قرینه و دلیلی اصلاً در کار نباشد یا قرینه و دلیلِ دو طرف مساوی باشد، و ظن در موردی پیدا می‌شود که قرائن فقط برای یک طرف موجود است اما آن قرائن به حد دلیل کافی نـمی‌رسد، ولی یقین در موردی است که یا خود قضیه فی‌حد ذاته روشن است و ذهن رابطهٔ موضوع و محمول را از خود آنها می‌یابد و به اصطلاح بدیهی اوّلی است (تحقیق تفصیلی این مطالب را از کتب منطق و فلسفه باید جستجو کرد) ویا دلیل یک طرف از نقطه‌نظر احتمالِ مخالف ریشه‌کن کننده است.

راهبری صحیح عقل مستلزم این است که در مواردی که قرائن در کار هست اما دلیل در کار نیست، انسـان در آنـجا توقف کند و رأی جزمی صادر نکند. اما آیـا انسـان هـمیشه اینچنین است که اگر دلیـل کـافی در دست نـداشت تـوقف می‌کند؟ متأسفانه این طور نیست. بسیار می‌شود کـه دچـار غفلت و تسامح می‌شود و به قرینهٔ ضعیفی قناعت می‌کند و به صورت جزم حکم می‌کند و از این راه دچار خـطا و اشـتباه

می‌گردد. این حالت اشتباهکاری در اثر عدم تـوجه و عـدم مراقبت و تفتیش و بازرسی نکردن دستگاه فکر، زیـاد پـیدا می‌شود و در نتیجه منشأ خطاهای زیادی می‌گردد.

قرآن کریم در آیات زیادی این لغزشگاه را تذکر می‌دهد. در آیهٔ ۱۱۶ از سورهٔ انعام می‌فرماید: اکـثر مـردم ایـنچنین می‌باشند که از ظن و گمان پیروی می‌کنند و اگر تو بخواهی از آنها پیروی کنی به خطا و گمراهی و ضلالت می‌افتی (و ان تطع اکثر من فی الارض یضلّوک عن سبیل الله إن یتبعون الّا الظن و إن هم الّا یخرصون). به موجب این آیهٔ کریمه علت اکثر خطاهای بشر این است که از ظن و گمان (به جای علم و یقین) پیروی می‌کند.

در سورهٔ جاثیه، آیهٔ ۲۴ دربارهٔ دهریین و مادیین و منشأ خطا و گمراهی آنها همین مطلب را گوشزد می‌کند، می‌فرماید: و قالوا ما هی الّا حیاتنا الدنیا نموت و نحیا و ما یهلکنا الّا الدهر و ما لهم بذلک من علم إن هم الّا یظنون. یعنی گفتند جز این زندگی دنیا که مـرتب مـی‌میریم و زنـده مـی‌شویم (یـعنی افـرادی می‌میرند و افراد دیگر در صحنهٔ حیات ظاهر می‌شوند) زندگی دیگری نیست (آنچنان که پیغمبران گفته‌اند که آن کسی که در

این دنیا می‌میرد در نشئهٔ دیگر زنده می‌شود)، جز دست روزگار و قوای طبیعت دست دیگری در کار نیست. اینها به آنچه می‌گویند علم ندارند (دلیل قانع‌کننده که موجب یقین بشود ندارند)، فقط گمان می‌برند که این طور باشد.

قرآن کریم اصرار دارد که انسان نباید غفلت کند و مطالبی را که به حد یقین نرسیده و هنوز در حد گمان و تخمین است صد درصد قطعی و مسلّم انگارد و روی آن پافشاری کند. پژوهشهای علمی و اجتماعی نشان می‌دهد منشأ اکثر خطاها و اشتباهات علما و فلاسفه این است که به صرف اینکه مطلبی در نظرشان راجح آمد، در صورتی که فقط نام فرضیه می‌توان به آن داد، آن را به صورت یک اصل مسلّم اظهار می‌دارند.

۲. یکی دیگر از لغزشگاهها شتابزدگی در قضاوت به واسطهٔ میل شدید به اظهارنظر است. لهذا در برخی موارد نه به واسطهٔ اینکه ظن و گمان را به جای یقین گرفته است بلکه به واسطهٔ اینکه شتاب دارد هرچه زودتر نظر خود را ابراز دارد با اینکه هنوز دلیل کافی موجود نیست اظهارنظر می‌کند و حال آنکه صبر و تأنّی و آرام آرام گام برداشتن یکی از شرایط اولیهٔ درست فکر کردن است. قرآن کریم در برخی از آیات خود به

این حقیقت گوشزد می‌کند که بعضی از مردم با اینکه علم و اطلاعشان دربارهٔ یک مطلب ناقص است و احتیاج دارند بیش از آنچه علم و اطلاع دارند اطلاعاتی جمع‌آوری کنند، حوصله به خرج نداده و رأی خود را صادر می‌کنند. قرآن کریم مکرر بشر را متوجه می‌سازد به اینکه سرمایهٔ علمی او برای پاره‌ای قضاوتهای بزرگ کافی نیست، اندک است، او را به کمی سرمایه‌اش متنبه می‌کند و می‌فرماید: **و ما اوتیتم من العلم الّا قلیلاً**[۱] یعنی از علم فقط اندکی به شما داده شده نه آن قدر که برای این قضاوتهای بزرگ کافی باشد. می‌فرماید: قل رب زدنی علما[۲]. یعنی بگو خدایا بر سرمایهٔ علمی من بیفزای. در جای دیگر نسبت به آنچنان مردم می‌فرماید: **ذلک مبلغهم من العلم**[۳].

۳. یکی دیگر از موجبات لغزش موافقت تمایلات نفسانی با یک طرف قضیه است، یعنی ذهن تحت تأثیر تمایلات و احساسات موافقی که در روح نسبت به یک طرف قضیه موجود است اظهارنظر می‌کند.

---

۱. اسراء / ۸۵.
۲. طه / ۱۱۴.
۳. نجم / ۳۰.

این خطا نه به واسطهٔ مشتبه شدن ظن و یقین به یکدیگر است و نه به واسطهٔ تمایل خود ذهن به اظهار نظر است، بلکه به واسطهٔ این است که تمایلات نفسانی و شهوات شخصی با یک طرف بالخصوص موافق است و به عبارت دیگر از آن جهت است که انسان خود را نسبت به یک طرف ذی‌نفع می‌بیند. مثلاً اگر انسان بخواهد میان خود و شخص دیگری قضاوت کند و بسنجد که آیا هنر او بهتر است یا هنر من؟ آیا اطلاعات علمی فلان شخص بیشتر است یا اطلاعات علمی من؟ در این گونه موارد تمایل شدید دارد که به نفع خود و علیه رقیب قضاوت کند و اگر مراقبت کامل از خود ننماید قضاوت و نظرش تابع هوای نفس او خواهد بود نه تابع دلیلهای موجود. قرآن کریم در سورهٔ و النجم می‌فرماید: إن یتبعون إلّا الظن و ما تهوی الأنفس[1]. یعنی اینها پیرو ظن و گمان و دیگر تابع هواهای نفسانی خود هستند.

۴. یکی دیگر از موجبات لغزش، تقلید و تبعیت از اسلاف و گذشتگان است. انسان اگر از ذهن خود مراقبت نکند، در

---

۱. نجم / ۲۳.

وهلهٔ اول وقتی که گذشتهٔ تاریخی خود را ببیند که یک شکل خاص بوده است، پدران و نیاکان خود را ببیند که اعتقادات و روشهای خاصی داشته‌اند، نمی‌تواند باور کند که ممکن است همهٔ آنها خطا کرده باشند، شخصیت اسلاف و گذشتگان برای او محکمترین دلیل جلوه می‌کند، سخن آنها و روش آنـها را حجّت می‌شمارد و بدون هیچ دلیلی تسلیم راه و روش آنـها می‌گردد. قرآن کریم آیات زیادی در مذمت و خطا بودن تقلید اسلاف دارد. برای نمونه یک آیه ذکر می‌کنیم. در سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۷۰ می‌فرماید: و اذا قیل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما الفینا علیه آباءنا او لو کان آباؤهم لا یعقلون شیئاً و لا یهتدون. یعنی چون به آنها گفته شود دستورهایی کـه از طـرف خـدا رسیده به کار بندید، می‌گویند بلکه مطابق آنچه دیده‌ایم پدران ما می‌کرده‌اند انجام خواهیم داد. آیا اگر پدران آنـها چـیزی درک نمی‌کرده‌اند و راه به جایی نمی‌برده‌اند باز هم...

۵. یکی دیگر از موجبات لغزش، پیروی از اکابر و بزرگان و به عبارت دیگر تقلید کورکورانه از شخصیتهای مهم زمان است. قرآن کریم در سورهٔ احزاب، آیهٔ ۶۷ از زبان گمراهـان نقل می‌کند که در روز قیامت پشیمانی خود را اینچنین اظهار

می‌دارند: **ربنا إنا أطعنا سادتنا و کبراءنا فأضلونا السـبیلا**. یـعنی پروردگارا ما بزرگان و اکابر خود را اطاعت کردیم و آنها ما را گمراه کردند.

در هریک از موضوعاتی که اشاره کردیم آیات متعددی هست، ما فقط به عنوان نمونه بعض آیات را یاد کردیم. این بود آنچه به عنوان مقدمه لازم بود یادآوری شود. اکنون وارد خود احتجاجات و استدلالات قرآن می‌شویم[1].

۱. [همان طور که در ابتدای مقاله ذکر شد، ادامه این مباحث موجود نیست.]

نقدی بر ترجمه ای از قرآن

نقدی بر ترجمه‌ای از قرآن *

چندی پیش در محفلی دوستانه از ترجمه‌ای که آقای ابوالقاسم پاینده اخیراً از قرآن مجید کرده‌اند سخن می‌رفت.

* [این مقاله در حدود سال ۱۳۴۰ در مجله «یغما» به چاپ رسیده و توضیح سردبیر مجله به این شرح است:
دربارهٔ ترجمهٔ قرآن مجید به قلم جناب آقای ابوالقاسم پاینده دامت توفیقاته، در سال گذشته مقالاتی به مجلهٔ یغما رسیده که در چاپ آنها تأمل رفت، زیرا اظهارنظر و عقیده در ترجمهٔ قرآن مجید غیر از اظهار عقیده و نظری است که دربارهٔ کتابهای معمولی می‌شود و منتقد باید مجتهد و عالم و متبحر و مذهبی و منزه باشد، چه در این راه سخت باید دست به عصا رفت و از گناه و اشتباه هرچند که ممکن است پرهیز جست.
با رعایت این جوانب، اینک مقاله‌ای را که جناب آقای مرتضی مطهری دامت برکاته مرقوم فرموده‌اند چاپ می‌کنیم و از دوست بسیار عزیز بسیار قدیم، جناب آقای پاینده مخصوصاً توقع داریم که به نظر عنایت و توجه بدان بنگرند.]

یکی از حضار بصیر و دانشمند از مقدمه‌ای که آقای پاینده بر این ترجمه نوشته‌اند تمجید بلیغی کرد که در من خصوصاً با سابقه و علاقه‌ای که به آثار قلمی ایشان داشتم شوق زیادی به مطالعهٔ آن برانگیخت.

اینجانب هر چند هنوز شخصاً توفیق ملاقات آقای پاینده را پیدا نکرده‌ام ولی بعضی از آثار قلمی ایشان را از قبیل ترجمهٔ کتاب حیات محمد صلی الله علیه و آله و ترجمهٔ کتاب در آغوش خوشبختی و ترجمهٔ کلمات حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله که خود آقای پاینده متن کلمات مبارکات را در یک جا جمع کرده و نام نهج‌الفصاحة بر آن نهاده‌اند خوانده و از آنها استفاده کرده‌ام و دربارهٔ کتاب اخیر ملاحظاتی هم در ترجمه به نظرم رسیده که آنها را نیز جداگانه یادداشت کرده‌ام.

به هرحال بعد از آن محفل، دو سه روزی بیشتر طول نکشید که توفیق نصیبم شد و یک نسخه قرآن مجید با ترجمهٔ آقای پاینده تهیه کردم. از مقدمه‌ای که ایشان بر این ترجمه نوشته‌اند استفاده کردم و حقاً قابل تمجید است هرچند بعضی غفلتها در آن مقدمه مشاهده می‌شود که می‌توان نام سهوالقلم به آنها داد. بعد به مطالعهٔ قسمتی از ترجمهٔ آیات کریمه

پرداختم و معلوم شد که ایشان در این ترجمه زحمت بسزایی کشیده‌اند و ضمناً در قسمتهایی ملاحظاتی به نظرم رسید و آنها را یادداشت کردم.

چون خود آقای پاینده در صفحهٔ ۳۱ مقدمه می‌گویند:

> از همهٔ کسانی که بر این اوراق می‌نگرند و در خویش صلاح و مایهٔ مقایسهٔ متن و ترجمه می‌بینند با الحاح تقاضا دارم از دقت و کنجکاوی دریغ نکنند و اگر خطایی دیدند بگویند و بشنوانند و بنویسند و یادآوری کنند که سکوت در قبال خطاهایی از این باب خطایی دیگر است.

و نیز بعد از آنکه چند غلط به عنوان نمونه از یکی از ترجمه‌های قرآن که به قول ایشان در این ایام مرجع انام است ذکر می‌کنند، می‌گویند:

> حقاً من به حیرتم که چرا اهل صلاح در قبال خطاهای فاضح که در ترجمه‌های قرآن هست

چنین خاموشی گرفته‌اند! مگر آن فضیلت بـزرگ امر به معروف که قرآن کریم تا قیامت بدان صـلا می‌دهد چنان از یاد رفته که قرآن خدا را نادرست ترجمه کنند و در هر شهر و دیار بپراکنند و مردمان بگیرند و ببرند و بخوانند و اهل دلی به حکمت و موعظهٔ حسنه برای اصلاح آن تذکار ندهد. حقاً آن متشرعان که به آداب شریعت علاقه دارند باید در رمضان و غیر رمضان از ترجـمهٔ قـرآن و کـلمات معصوم جز آنچه اصالت و مطابقت آن معلوم باشد نخوانـند. کـلامی را از مـعنای خـویش بـدربردن مصداق روشن افتراست.

بنابراین مناسب و بجا دانستم که آن ملاحظات را یاد کنم.

هرچند ملاحظاتی که در ترجـمهٔ آقـای پـاینده بـه نـظر اینجانب رسیده (تا آنجا که تاکنون موفق به مطالعهٔ آن شده‌ام) طوری نیست که بتوان نام آن را «خطاهای فاضح» گذارد، ولی اینقدر هست که بتوان سکوت در برابـر آن را نـاروا شـمرد. مطالعات اینجانب در این ترجمه از اول قرآن به ترتیب نبوده

بلکه به حسب تصادف اولین قسمتی که مورد مطالعه قرار گرفت سورهٔ مبارکهٔ یس بود. و اینک آنچه که در ترجمهٔ این سورهٔ مبارکه به نظرم رسیده در معرض مطالعهٔ خوانندگان محترم مجلهٔ یغما قرار می‌دهم و اگر توفیق رفیقم شد بعداً به سایر قسمتها می‌پردازم:

۱. در ترجمهٔ آیهٔ ۳۰ (**یا حسرة علی العباد ما یأتیهم من رسول الّا کانوا به یستهزؤن**) این طور آمده: «ای پشیمانی بر این بندگان که پیغمبری نیامدشان مگر او را استهزا می‌کردند.»

در اینجا کلمهٔ حسرت به معنای پشیمانی و جملهٔ «یا حسرة» در مقام اظهار ندامت و پشیمانی فرض شده.

تحسر به معنای تأسف و افسوس خوردن است. تأسف و افسوس گاهی مربوط به عمل ناروایی است که از خود گویندهٔ سخن سرزده و البته در این صورت تأسف و افسوس ملازم است با ندامت و پشیمانی و مانعی ندارد که حسرت را به معنای پشیمانی و جملهٔ «یا حسرةً» را در مقام اظهار ندامت و پشیمانی بدانیم. مثلاً در سورهٔ مبارکهٔ زمر آیهٔ ۵۶ این طور آمده: **یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله**. یعنی: ای افسوس بر آنچه در برابر خدا تقصیر کردم. در اینجا مانعی ندارد همان

طوری که آقای پاینده ترجمه کرده‌اند ترجمه کنیم و بگوییم: «ای پشیمانی من از آنچه دربارهٔ خدا قصور کردم.» زیرا همان طوری که گفته شد افسوس و تأسف نسبت به اعمال گذشتهٔ خود شخص ملازم است با ندامت و پشیمانی.

ناگفته نماند که در این آیهٔ سورهٔ زمر، مترجم محترم «یا حسرتیٰ» را به «پشیمانی من» ترجمه کرده‌اند. البته الف آخر به صورت «یاء» نوشته می‌شود و همان طوری که اهل ادب گفته‌اند بدل از یاء متکلم است. ولی همان طوری که مترجم محترم در مقدمه اشاره کرده‌اند و عمل ایشان هم در این ترجمه و ترجمه‌های دیگر نشان داده، ایشان ترجمهٔ مقید لفظ به لفظ را لازم بلکه جایز ندانسته و همان طوری که مقتضای یک ترجمهٔ صحیح است بنای کار ایشان بر این اصل بوده که «معانی را در قالب کلمات فارسی باید ریخت و کلمات را به سیاق جملات فارسی باید برد.» در سیاق فارسی هیچ گاه در مقام اظهار تأسف و پشیمانی گفته نمی‌شود: «ای افسوس من» بلکه همین قدر گفته می‌شود: «ای افسوس» و در زبان عربی هم عنایتی به معنای یاء متکلم در این جمله‌ها نیست و لهذا خود مترجم محترم در ترجمهٔ این جمله از آیهٔ ۳۱ از سورهٔ

انعام: یا حسرتنا علی ما فرطنا فیها این طور نوشته‌اند: «ای دریغ از آن کوتاهیها که در دنیا کرده‌ایم» و نگفته‌اند: «ای دریغ ما...» و در ترجمهٔ آیهٔ ۸۴ از سورهٔ یوسف: یا اسفی علی یوسف این طور نوشته‌اند: «ای دریغ از یوسف» و نگفته‌اند: «ای دریغ من از یوسف» و همچنین در سورهٔ یوسف دو بار جملهٔ «یا ابت» و شش بار جملهٔ «یا ابانا» آمده و ایشان همهٔ اینها را «ای پدر» ترجمه کرده‌اند (نه ای پدر من و یا ای پدر ما) و هرجا کلمهٔ «ربِّ» یا کلمهٔ «ربَّنا» در قرآن مجید آمده «پروردگارا» ترجمه شده (نه پروردگار من یا پروردگار ما) و حتی «یا صاحِبَی السجن» که ترجمهٔ تحت‌اللفظی‌اش «ای دو یار زندان من» است، «ای یاران زندان» ترجمه شده و همه برای این بوده که در سیاق فارسی در این گونه موارد ضمیر متکلم ظاهر نمی‌شود. پس لازم بود در آیهٔ سورهٔ زمر هم به جای «ای پشیمانی من»، «ای پشیمانی» می‌گفتند و بعلاوه ایشان در همین آیهٔ سورهٔ زمر (یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب‌الله) گذشته از آنکه به مناسبت اینکه حسرت را به معنای پشیمانی گرفته‌اند کلمهٔ «علیٰ» را «از» ترجمه کرده‌اند، «فَرَّطْتُ» را «قصور کردم» ترجمه کرده‌اند و حال آنکه هم در فارسی

معمولی و هم در اصل عربی فرق است بین قصور و تـقصیر. قصور عبارت است از ترک از روی عجز و ناتوانی و تقصیر عبارت است از ترک از روی اهمال و سستی (رجوع شود به المنجد) و در این آیه تأسف و افسوس بر تقصیرهای گذشته است نه بر قصورهای گذشته. بنابراین صحیح این بود که آیهٔ سورهٔ زمر را این طور ترجمه می‌کردند: «ای دریغ بر آنچه در برابر خدا (یا دربارهٔ خدا) تقصیر کردم.»

برگردیم به آیهٔ مورد بحث در سورهٔ یس. در هـمین آیـه علاوه بر آنچه گذشت الف و لام «العباد» عهد ذکریٰ و در مقام اشاره به قومی گرفته شده که در آیهٔ پیش هلاکت آنها بـیان شده و به همین مناسبت جملهٔ «ما یأتیهم» که مشتمل بر فعل مضارع است و دلالت بر دوام و استمرار مـی‌کند بـه مـعنای ماضی ترجمه شده و ترجمه بـه ایـن صـورت درآمـده: «ای پشیمانی بر این بندگان که پیغمبری نیامدشان مگر او را استهزا می‌کردند.» در صورتی که این آیهٔ کریمه در مـقام بـیان یک اصل کلی است و بعد از ذکر قـصه‌ای کـه مشـتمل است بـر استهزاء قومی نسبت به فرستادگان خودشان، به بیان یک اصل کلی می‌پردازد که راه و روش مردم روزگار همواره این است

که هر پیغمبری که در میان قومی با تعلیمات جدیدی برخلاف عادیّات و مأنوسات آنها ظاهر می‌شود با او با استهزا و تمسخر روبرو می‌شوند. این مضمون، از آیات دیگری از قرآن شواهد و مؤیّداتی دارد و جملهٔ «ما یأتیهم» برای افادهٔ همین کلیت و دوام آورده شده.

ممکن است گفته شود که کلمهٔ «کانوا» فعل ماضی است و قرینه است بر ماضی بودن معنای «ما یأتیهم» و هم بر اینکه «العباد» عهد ذکریٰ است. جواب این است که اگر «کان» قبل از فعل مضارع واقع شود دلالت می‌کند بر استمرار فعل در گذشته. مثلاً «کان یمشی» یعنی «داشت راه می‌رفت». در این آیه اگر فعل مضارع دیگری غیر از «یستهزؤن» که بعد از «کانوا» واقع شده نمی‌بود، استمرار را در گذشته می‌گرفتیم ولی در اینجا فعل دیگری هست که قبل از «کانوا» واقع شده و آن «ما یأتیهم» است و اهل ادب تصریح کرده‌اند که افعال ناقصه در افادهٔ زمان متوغّل نیستند که فعل دیگری را از معنای خود صرف کنند و بعلاوه گاهی افعال ناقصه صرفاً برای افادهٔ دوام و استمرار به کار می‌روند و مخصوصاً «کان» در قرآن مجید زیاد برای افادهٔ دوام و استمرار آمده نه برای افادهٔ زمان

ماضی مثل «و کان الله شاکراً علیماً» و امثال آن که در قرآن زیاد است.

با ملاحظهٔ آنچه گذشت شاید بتوان گفت ترجمهٔ صحیح آیه این است: «ای افسوس بر بندگان (که حال آنها این است) که پیغمبری نمی‌آید آنها را مگر آنکه او را استهزا می‌کنند.»

ممکن است یک توهم دیگر در اینجا پیش آید و آن اینکه آیه در مقام اظهار افسوس یا اظهار ندامت نسبت به اعمال بندگان نیست، بلکه در مقام اخبار از ندامتی است که در قیامت بر بندگان مستولی می‌شود (همچنان که صاحب مجمع البیان پنداشته) و خلاصه مضمون آیه این می‌شود که در قیامت بر این بندگان ندامت مستولی می‌شود از اینکه پیغمبری نیامدشان مگر آنکه او را استهزا می‌کردند. جواب این است که اولاً این معنی با کلمهٔ «یا» که در مقام انشاء است به هیچ وجه سازگار نیست و ثانیاً بر فرض اینکه حسرت را اشاره به ندامت مستولی بر بندگان در آخرت بگیریم، ضرورتی ندارد که بقیهٔ جمله را از صورت خود خارج کرده و به صورت ماضی معنا کنیم و صاحب مجمع البیان هم نسبت به بقیهٔ جمله این کار را نکرده و گمان نمی‌رود که آقای پاینده هم از عبارت

خودشان چنین مقصودی داشته‌اند.

۲. در ترجمهٔ آیهٔ ۳۳ (و آیة لهم الارض المیتة احییناها و اخرجنا منها حبّاً فمنه یأکلون) این طور آمده: «زمین موات برای ایشان عبرتی است که زنده‌اش کرده و دانه‌ای از آن بیرون آورده‌ایم که از آن می‌خورند.»

در اینجا ارض میته که به معنای زمین مرده است یعنی زمینی که در فصل سرما و زمستان حالت افسردگی و جمود به خود می‌گیرد، زمین موات ترجمه شده. این ترجمه صحیح نیست زیرا زمین موات به حسب عرف فارسی و عرف و لغت عربی و اصطلاح قوانین حقوقی و اصطلاح فقهی که مأخذ عرف امروز ما و اصطلاحات حقوقی است، در مقابل ارض عامره است. زمین عامر یعنی زمینی که تحت حیازت و تصرف اشخاص درآمده و مورد یک نوع انتفاع از انتفاعات انسانی قرار گرفته، مثل اینکه در آن ساختمان شده و یا کشت و زرعی به عمل آمده، و زمین موات زمینی است که عمرانی در آن صورت نگرفته و مورد انتفاعی از انتفاعات انسانی قرار نگرفته. احیاء موات که یکی از موجبات مالکیت اراضی است و بابی در فقه اسلامی به نام «باب احیاء موات» برای آن

تدوین شده و مستند اصلی آن گفتار رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که فرمود: من احیی ارضاً مواتاً فهی له، عبارت است از معمور ساختن یک زمین غیر عامر.

در این آیهٔ کریمه که از زنده کردن زمین یاد شده، به طور قطع مقصود حیات طبیعی زمین است که پس از آنکه زمین در فصل سرما و زمستان حالت افسردگی به خود می‌گیرد و موقتاً قوهٔ رویانیدن گیاهها را از دست می‌دهد، در فصل بهار حیات و زندگی خود را از سر می‌گیرد. بدیهی است که موت و حیات طبیعی زمین ربطی به معمور بودن و غیر معمور بودن زمین از لحاظ انسانی ندارد.

در قرآن مجید آیات زیادی هست که از حیات طبیعی زمین بعد از مردنش به عنوان آیت قدرت الهی و نمونه‌ای از قیامت کبری یاد شده، مثل آیهٔ ۵ از سورهٔ حج: وتری الارض هامدة فاذا انزلنا علیها الماء اهتزت و ربت و انبتت من کل زوج بهیج. خود آقای پاینده این آیه را این طور ترجمه کرده‌اند: «و زمین را فسرده بینی و چون آب بر آن نازل کنیم بجنبد و برآید و از همهٔ گیاهان بهجت‌انگیز برویاند.»

ضمناً بعد از مراجعه معلوم شد که در مطلق موارد مشابه که

در وصف زمین کلمات میت و میّت و میته آورده شده، مترجم محترم موات ترجمه کرده‌اند، مثل آیهٔ ۱۶۴ از سورهٔ بقره و آیهٔ ۵۷ از سورهٔ اعراف و آیهٔ ۴۹ از سورهٔ فرقان و آیهٔ ۹ از سورهٔ فاطر و آیهٔ ۱۱ از سورهٔ زخرف و آیهٔ ۱۱ از سورهٔ ق.

۳. آیهٔ ۶۸ (**و من نعمّره ننکّسه فی الخلق افلایعقلون**) این طور ترجمه شده: «هرکه را عمر دراز دهیم خـلقت وی دگـرگون کنیم، مگر خردورزی نمی‌کنند.»

نکس و تنکیس به معنای رد کردن و برگردانیدن است نه به معنای مطلق تغییر. و در اینجا عنایت تنها به این نیست کـه هرکه را عمر دراز دهیم خلقت او را دگرگون مـی‌کنیم، زیـرا تغییر و دگرگونی در خلقت همیشگی است، در دورانـی کـه انسان از طفولیت به شباب و از شباب به کهولت می‌رود نـیز همواره دستخوش تغییر و دگرگونی در خلقت است. در اینجا عنایت به این است که آن کس که عمرش دراز مـی‌شود بـه جهت عقب برمی‌گردد و قوّتش رو به ضعف و کمالش رو به نقصان می‌رود، و به همین عنایت است که مادهٔ نکس به کار رفته، همان طوری که در آیهٔ ۵۴ از سورهٔ مبارکهٔ روم: **الله الذی خلقکم من ضعف ثم جعل من بعد ضعف قوة ثم جعل من بعد قوة**

ضعفاً و شیبةً و همچنین در آیهٔ ۷۰ از سورهٔ نحل: **و الله خلقکم ثم یتوفیکم و منکم من یرد الی ارذل العمر لکی لا یعلم بعد علم شیئاً** و همچنین در ضمن آیهٔ ۵ از سورهٔ حج: **و منکم من یتوفی و منکم من یرد الی ارذل العمر لکی لا یعلم من بعد علم شیئاً**، همین عنایت به کار رفته و به آن تصریح شده.

۴. در ترجمهٔ برخی آیات دیگر از این سوره ملاحظات دیگری دیده می‌شود که چندان مربوط به ترجمهٔ تحت‌اللفظی کلمات نیست و بستگی دارد به طرز اجتهادی که هر مطالعه کننده‌ای به نظر خود می‌کند. مثلاً آیهٔ ۵۹ از این سوره (**وامتازوا الیوم ایها المجرمون**) ترجمهٔ تحت‌اللفظی‌اش این است: «اکنون جدا شوید ای گنهکاران.»

این جمله خطابی است که در قیامت از طرف ذات احدیت به گنهکاران می‌شود و از متن آیه نمودار نیست که آیا مقصود این است که گنهکاران از مؤمنان و مطیعان جدا شوند یا اینکه خودشان از هم جدا شوند. غالباً مفسرین این طور فهمیده‌اند که مقصود این است که از مؤمنان و مطیعان جدا شوند و قولی هم هست که یعنی از یکدیگر جدا شوید. مترجم محترم طبق همین قول رفته و این طور ترجمه کرده‌اند: «اکنون ای

تبهکاران از هم جدا شوید.» قطع نظر از اینکه ترجیح با کدام قول است حق این بود که مترجم محترم در اینجا کلمهٔ «از هم» را در میان دو هلال قرار می‌دادند تا معلوم شود که جزء ترجمه نیست و اجتهاد شخصی ایشان است. ایشان خودشان در صفحهٔ ۲۱ مقدمه می‌گویند:

> این ترجمه با تمام دقتهای ممکن یک ترجمهٔ تحت‌اللفظی است و مثل بسیاری مترجمان به نقل مفهوم و الحاق عبارات اضافی دست نزده‌ام. فقط در بعضی موارد به اقتضای ضرورت کلام، یک و گاهی دو کلمه بر جمله‌ای افزوده‌ام که آن را نیز میان دو هلال نهاده‌ام که مشخص باشد.

با این مقدمات، اضافه کردن کلمهٔ «از هم» بدون آنکه در میان دو هلال قرار داده شود خبطی یا غفلتی از مترجم محترم محسوب می‌شود.

۵. یک ملاحظهٔ کلی در این ترجمهٔ قرآن هست و آن همان است که مترجم محترم در صفحهٔ ۳۲ مقدمه با این عبارت

تذکر داده‌اند: «... در این ترجمه به قرائتهای مختلف قرآن جز آنچه متن موجود مطابق آن ضبط شده نظر داشته‌ام و به اقتضای مقام گاهی قرائتی را جز قرائت متن برگزیده و ترجمه را مطابق آن کرده‌ام.»

این نکته که در اینجا تذکر داده شده، فوق‌العاده توسعه یافته و گاه ترجمه با متن به هیچ وجه مطابقت نمی‌کند. مثلاً در ترجمهٔ آیهٔ ۱۹ از سورهٔ یس (قالوا طائرکم معکم أَئِنْ ذُکِّرْتُمْ بل انتم قوم مسرفون) این طور آمده: «هرجا نامتان به میان آید بخت بدتان همراه است که شما گروهی افراط کارید.» این ترجمه آنگاه صحیح است که به جای «أَئِنْ ذُکِّرْتُمْ»، «أَیْنَ ذُکِّرْتُمْ» بگذاریم. در مجمع‌البیان چندین قرائت مختلف راجع به این جمله ذکر می‌کند و از این قرائت که ترجمهٔ آقای پاینده مطابق آن است نامی نمی‌برد ولی از تفسیر قاضی بیضاوی ظاهر می‌شود که چنین قرائتی بوده.

همچنین در ترجمهٔ آیهٔ ۸ از سورهٔ فاطر: (فلا تَذهب نفسُک علیهم حسرات)، که ترجمه‌اش این است: «جانت از تأسف بر این مردم تباه نشود» این طور آمده: «جان خویش از افسوس ایشان تباه مکن.» این ترجمه مطابق است با این قرائت:

فلاتُذهب نفسَک علیهم حسرات.

و همچنین در ترجمهٔ آیـهٔ ۶۶ از سـورهٔ یس (و لو نشـاء لطمسنا علی اعینهم فاستبَقوا الصراط فانّی یـبصرون) ایـن طـور آمده: «اگر بخواهیم، دیدگانشان را محو کنیم (و گوییم) سوی صراط بدوید پس چگونه خواهند دید.»

در این ترجمه جملهٔ «فاستبقوا» به کسر «با» به صیغهٔ امر ترجمه شده و لهذا لازم آمده که کلمهٔ «گوییم» بین دو هلال اضافه شود. در قرآنهای فعلی جملهٔ «فاستبقوا» به فتح با و به صورت فعل ماضی است و تا آنجا که ایـنجانب بـه تـفاسیر مراجعه کرده، قرائت «فاستبِقوا» به صیغهٔ امر را نیافته است و لهذا مردّد است که این ترجمه مستند به قرائت غیر مـعروفی است و یا صرفاً غفلتی است که مترجم محترم بـه آن دچـار شده.

اساساً یک بحث اصولی از نظر فقه اسلامی راجع به قرائت و تلاوت قرآن برخلاف قرائتی که مشهور میان مسلمانان است در نمازها و غیرنمازها هست. شک نیست که تلاوت قرآن در نماز یا غیر نماز بر طبق قرائتهای شاذّه ـ حتی قرائتهایی کـه روایتی بر طبق آنها از یکی از ائمهٔ اطهار موجود است ـ جایز

نیست. فقط چیزی که هست بعضی قرائت قرّاء سبعه را متواتر دانسته و قرائت بر طبق هریک از آنها را تجویز کرده‌اند و این خود مورد بحثها و اشکالاتی است که در فقه مسطور است.

وقتی که تلاوت و قرائت خود قرآن برخلاف آنچه معهود و مشهور میان مسلمانان است و لااقل برخلاف قرائت قرّاء سبعه جایز نباشد، تکلیف ترجمه معلوم است. به نظر من همان طوری که روا نیست که ما امروز قرائتهای مخالف قرائت مشهور و معروف میان مسلمانان را به جای متن فعلی گذاشته و چاپ و منتشر کنیم، ایضاً روا نیست که ترجمهٔ آنها را به عنوان ترجمهٔ قرآن در دسترس عموم بگذاریم. و گذشته از این، پسندیده نیست که مردم متنی را در برابر خود ببینند و آن را تلاوت کنند و هنگام مراجعه به ترجمه، ترجمهٔ جملهٔ دیگری را به عنوان ترجمهٔ آن متن بپذیرند. به عقیدهٔ من یکی از بزرگترین عیبهای ترجمهٔ آقای پاینده همین است.

تهران، مدرسهٔ خان مروی
مرتضی مطهری

نماز

نماز *

در این روز و روزگار که موج به اصطلاح زندگی‌گرایی بـالا گرفته و فراگیر شده و مسائل معنوی رنگ باخته و تدریجاً به گوشه‌ای پرتاب می‌گردد و به دست تاریخ سپرده می‌شود و عده‌ای دین‌خواه از روی کمال دلسوزی! اسلام را از تـهمت آخرتگرایی! تبرئه می‌نمایند و دامنش را تا آخرین حد ممکن

* [این مقاله در حدود سال ۱۳۵۶ هجری شمسی یعنی نزدیک به انقلاب اسلامی که جوّ مارکسیسم‌زدگی و تأویل مادی مفاهیم بر برخی مـحافل غالب بود نگارش یافته و حاکی از ناخرسندی آن اسلام‌شناس شهید از آن جوّ فکری است. عنوان این مقاله «حرکتی بر ضد مسیر آب» است، کنایه از اینکه نوشتن کتابی دربارهٔ نماز در آن دوره، حرکت بر ضد مسیر آب است.]

از آلودگی به معنویات که محصولی جز بیگانه شدن انسان با خود ندارد پاک و منزه معرفی می‌نمایند و اسلام آسمانی را تبدیل به اسلام زمینی می‌سازند و آن را از کنج خلوت و فردیت و ذهنیت به متن جامعه و عینیت می‌کشانند و معنوی‌ترین مفاهیم اسلامی را از قبیل: غیب، فرشته، وحی، آخرت، ذکر، دعا... حتی روح و خدا را توجیه و تفسیر مادی و محسوس می‌نمایند و محتوای مادی به آنها ارزانی می‌دارند... آری در این روز و روزگار آقای فهری، دوست عزیز قدیمی ما، آهنگ آسمان کرده و سر پرواز در ملکوت[1] دارد. حقا جز «ارتجاع» و جز «حرکت بر خلاف جریان آب» نامی نمی‌توان بر آن نهاد!!

جامعه مانند دریاست، تا آرام است همه چیز در جای خود ثابت است اما همین‌که طوفانی شد و موجها سر برآوردند، بسیار چیزها که در روی آب است در قعر دریا دفن می‌شوند و بسیار چیزها از اعماق دریا بالا آمده در سطح آشکار می‌گردند. جامعه که دچار بحرانها و انقلابهای فکری می‌شود،

۱. [نام کتاب آقای فهری دربارهٔ نماز.]

نه تنها شخصیتها بالا و پایین می‌روند: افرادی از قلّه به درّه سقوط می‌کنند و افراد دیگری بر فراز قلّه‌ها قرار می‌گیرند، ارزشهای دینی و اجتماعی نیز سخت جا به جا می‌شوند، بازار ارزشها دچار بحران می‌شود، یکی به سرعت بالا می‌رود و دیگری به سرعت قوس نزول را طی می‌کند.

ما اگر در تاریخ اسلام یک مطالعهٔ تحلیلی به عمل آوریم، می‌توانیم شاهد صعود و نزول ارزشهای اسلامی در لحظه‌های خاص تاریخی باشیم. مثلاً در دورهٔ خلفای صدر اسلام که بازار فتوحات داغ بود جهاد در یک فاز بالا قرار گرفت، احیاناً مسلمان بودن با مجاهد بودن مساوی شناخته شد، تا آنجا که خلیفهٔ وقت به تصور آنکه مبادا نماز با جهاد رقابت کند دستور داد جملهٔ «**حیّ علی خیر العمل**» را که همواره از زمان رسول خدا تا آن روز در اذانها با آهنگ بلند گفته می‌شد، از اذانها بردارند زیرا در هنگامی که مسلمین بیش از هر چیز نیازمند به مجاهدان فداکارند، نماز را با آهنگ بلند و «شعاروار» و در بالای مأذنه‌ها فاضلترین عمل خواندن به معنی برتر شمردن مسجد از میدان نبرد و به مثابه نوعی اهانت به مقام جهاد و مجاهد است. از نظر خلیفهٔ وقت همین قدر

کافی بود که گفته شود: «الصلوةُ خیرٌ من النوم» نماز از خواب بهتر است. اگر امر دائر است که انسان مانند یک لاشه بیفتد و نفیر پف پفش بلند باشد، البته بهتر است که نماز بخواند. نماز به این وسیله از درجۀ «خیرالعمل» بودن به درجۀ «همسایۀ بالادست خواب» تنزل کرد.

اما همچنان که دریا جزر و مد دارد و موجها همیشه از یک طرف نیست و برای همیشه در یک جهت باقی نمی‌ماند، طوفانها و امواج اجتماعی نیز چنین است. به عللی که فعلاً مجال بحث از آنها نیست، موجهای مخالف به سود نماز و مسجد و عبادت و خلوت و به زیان آنچه رقیب نماز پنداشته می‌شد برخاست و رقیب را به کنجی پرتاب کرد و بکلی از صحنه خارج نمود که گویی اسلام از اساس دینِ جمعه و جهاد نبوده است.

امروز بار دیگر و به علل دیگر، موجی خشمگین بر ضد زهد و عبادت و هرچه رنگ آخرتگرایی داشته باشد برخاسته است تا آنجا که ابایی نیست که نماز به معنی «همبستگی حزب

توحید»[1] تفسیر می‌شود و هر جا که در قرآن اقیموا الصلوة آمده است امر اکید و فرمان شدید به همبستگی افراد این حزب در مرحلهٔ غیب انقلاب توحیدی تلقی شده است و البته خوانندهٔ محترم باهوش‌تر از این است که از کلمهٔ توحید در اینجا یک توجیه ذهنی و متافیزیکی که از بقایای اندیشه‌های بورژوازی است! بنماید. خوانندهٔ محترم خودش می‌داند که توحید از قاعدهٔ صرفی «تفعیل» است و عملی عینی است نه مفهومی ذهنی و متافیزیکی. توحید جز در هم فرو ریختن دیوارهای طبقاتی و پر کردن شکافهای اجتماعی و به یگانگی رساندن جامعه چه معنی و مفهوم دیگری می‌تواند داشته باشد[2]؟

در کتب حدیث از پیغمبر اکرم نقل شده که الصلوة عمود الدین نماز استوانهٔ دین است. علی علیه‌السلام می‌فرماید که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نماز را به چشمهٔ آب گرم که

۱. [تعبیری که گروههایی مانند «فرقان» که استاد را به شهادت رساندند به کار می‌برند.]

۲. [خوانندهٔ محترم مستحضر است که استاد شهید در مقام استهزا و نقد این برداشت نادرست از توحید برآمده‌اند.]

در خانهٔ انسان باشد و روزی پنج نوبت در آن شستشو کـند تشبیه فرموده است و خودش می‌گوید: نماز گناهان را آنچنان می‌ریزد که باد برگ درخت را، و نماز گردنها را از ریسمانهای گناهان رها می‌سازد. می‌گوید: عهد خود را با نماز همواره در یاد داشته باشید، مراقب امر نماز باشید، زیاد نماز بخوانید، به وسیلهٔ نماز به خداوند تقرب بـجویید؛ و هـم او مـی‌فرماید: رسول خدا خویشتن را در کار نماز به رنج می‌افکند، خاندان خویش را به نماز فرمان می‌داد[1]. از ایـن گـونه جـمله‌ها در ترغیب و تشویق به نماز و بزرگداشت نماز از رسول اکرم و اهل بیت گرامی‌اش (صلوات الله علیه و علیهم) فراوان در کتب حدیث نقل شده است. در اخبار و روایات مأثوره از رسـول اکرم و اهل بیت گرامی‌اش «استخفاف به نماز» یـعنی حـقیر شمردن و سبک شمردن نماز به منزلهٔ یک گناه بزرگ شمرده شده تا چه رسد به ترک نماز.

امروز که موج جدید پیدا شده است، برای عده‌ای به طور جدی این پرسش مطرح است که آیا ایـن سـخنان واقـعاً از

۱. نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۱۹۷.

رسول خدا و ائمۀ اطهار است یا ساختگی است؟ آیا واقعاً پیامبر ما که پیامبر عدل و شمشیر و جهاد است گفته که نماز عمود دین است و نسبت سایر مقررات اسلامی از قبیل زکات و حج و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و غیره با نماز نسبت خیمه با قائمۀ خیمه است که اگر قائمۀ خیمه بیفتد تمام سراپرده فرو می‌افتد؟! آخر این دو دقیقه خم و راست شدن و چند جملۀ تکراری را بازگو کردن که از هر پیرزن مفلوکی هم ساخته است این همه قدر و ارزش دارد که قائمۀ سراپردۀ دین خوانده شود و قبول هر عمل دیگر در گرو قبول این عمل قرار گیرد؟! از نظر این گروه آنچه به پیامبر ما می‌برازد این است که بگوید: جهاد عمود دین است، امر به معروف و نهی از منکر عمود دین است. آیا نمی‌توان احتمال داد که این‌همه بها دادن به نماز به سرچشمۀ اسلام یعنی به اولیای دین مربوط نیست؟ این‌همه بها دادن به نماز کار کسانی است که خواسته‌اند ندای جهاد را خاموش سازند و مجاهدین را از میدان نبرد به مسجد بکشانند؟!

در عصر ما گروهی واقعاً تردید دارند که این همه بها دادن به نماز ـ و به طور کلی به عبادات ـ به اسلام راستین که محققاً

جامعه‌گرا و زندگی‌گراست مربوط باشد. می‌گویند درست است که نماز یک فریضهٔ مسلّم است اما نه در حد فرائض اجتماعی، و درست است که ترک نماز گناه است و گناه کبیره هم هست اما نه در حد شانه خالی کردن از مسئولیتهای اجتماعی. اینکه امروز ترک نماز در مرز خروج از اسلام است و شانه خالی کردن از مسئولیتهای اجتماعی حتی مضر به «عدالت» هم نیست، با موازین دینی مانند اسلام قابل انطباق نیست.

ما ضمن تأیید قسمتی از نظریهٔ این گروه که مسلماً سوءنیتی ندارند و حق دارند دچار تردید شوند و ضمن اینکه تأیید می‌کنیم آنچه در جامعهٔ سنّتی می‌گذرد با اسلام منطبق نیست، نمی‌توانیم نظریهٔ آنها را در مورد اهمیت نماز و بهایی که به نماز داده شده تأیید نماییم.

به این دوستان عزیز باید یادآوری کنم که تنها احادیث و روایات نیست که به نماز و عبادت آن همه بها داده است، قرآن کریم نیز با این احادیث هماهنگ است، بلکه [بهای بیشتری به نماز داده است.]

در عصر ما گروهی جداً باورشان آمده که این همه بها دادن

به نماز ـ و به طور کلی به عبادت ـ به اصل اسلام مربوط نیست؛ اسلام راستین جامعه‌گراست و از این گونه اندیشه‌ها مبراست. درست است که نماز فریضه است اما نه در حد فرائض اجتماعی، و درست است که ترک نماز گناه است اما نه در مرتبهٔ شانه خالی کردن از مسئولیتهای اجتماعی؛ ترک نماز از یک مسلمان قابل بخشودن است اما ترک مسئولیتهای اجتماعی بخشایش‌پذیر نیست.

ما ضمن تشکر و سپاسگزاری از دین‌خواهی و دلسوزی این گروه نسبت به اسلام و ضمن تقدیر از مساعی آنها در تبرئهٔ اسلام راستین از این آلودگیها ناچاریم یادآوری نماییم که تنها احادیث و روایات نیست که به نماز و به عبادت به طور مطلق این همه بها داده است؛ سرچشمهٔ اصلی خود قرآن است و آنچه در احادیث و روایات رسیده است پرتوی است از آنچه در قرآن کریم دربارهٔ نماز آمده است.

در قرآن تا آنجا که من احصا کرده‌ام[1] هشتاد و هفت بار نام

---

۱. این احصا از روی **المعجم المفهرس** صورت گرفته و لهذا دقیق نیست، ممکن است بیش از این تعداد باشد.

نماز در همین معنی معهود آمده: گاهی به صورت امر به اقامهٔ نماز، امر به محافظت بر نماز، امر به مداومت آن، و گاهی ضمن مدح مؤمنین که نماز را بپا می‌دارند، و در برخی موارد به صورت نقل وصیت از پیامبران گذشته، و یا به مناسبت بیان برخی آداب از قبیل وضو و تیمم و نماز مسافر و نماز خوف، و جهر و اخفات، تعیین وقت، و یا به صورت نقل نمازهای اولیاءالله که در حال نماز مکاشفه برایشان رخ می‌داد فرشتگان با آنها سخن می‌گفتند و یا به عنوان نقد ترک نماز و یا نقد تضییع نماز، غفلت و حضور قلب نداشتن در نماز، و یا در مقام بیان فلسفه و فایدهٔ نماز.

تازه اینها غیر آن مواردی است که با الفاظی دیگر از قبیل قیام لیل، قلّت هجوع، تجافی جنوب از مضاجع، تهجّد، ذکر و غیر اینها آمده است.

قرآن از نماز به عنوان یک نیروی بازدارنده از پستیها و زشتیها یاد می‌کند[1] و از طرف دیگر آن را یک منبع تهیهٔ نیرو و

۱. ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر ـ عنکبوت / ۴۵.

انرژی‌زا برای حرکت می‌شمارد[1] و در مجموع نماز را یک عامل اساسی خودسازی به معنی انسان سازی می‌شمارد. بالاتر اینکه قرآن روح نماز را «ذکر الله»[2] [می‌داند] و از طرف دیگر می‌گوید: تنها در پرتو یاد خداست که انسان می‌تواند خودش، خودش باشد و اگرنه «خود» واقعی را از دست می‌دهد و با آن بیگانه می‌گردد و همواره «ناخود» را «خود» می‌پندارد. قرآن می‌گوید: هر که خدا را فراموش کند، جبراً به حکم سنت الهی خود را فراموش می‌کند، و از طرف دیگر...[3]

۱. و استعینوا بالصبر و الصلوة و انها لکبیرة الّا علی الخاشعین ـ بقره / ۴۵.
۲. اقم الصلوة لذکری ـ طه / ۱۴.
۳. [این مقاله به همین صورت ناقص است و استاد شهید فرصت تکمیل آن را نیافته‌اند.]

اسلام برتر است

اسلام برتر است *

نور خدا خاموش شدنی نیست[1]، حقیقت پیروز است[2]، هرچه به حال مردم مفید باشد باقی می‌ماند[3]، در نبرد حق و باطل پیروزی با حق و شکست از آنِ باطل است[4]، باطل جلوهٔ موقت دارد و غلبهٔ وی دیری نمی‌پاید[5]، خداوند به نتیجه

* [عنوان اصلی مقاله، این حدیث نبوی: **الاسلام یعلو و لا یعلی علیه** (اسلام برتری پیدا می‌کند و چیزی بر او برتری پیدا نمی‌کند) است.]

۱. **یریدون لیطفؤا نور الله بافواههم و الله متمّ نوره** ـ صف / ۸.

۲. **فان حزب الله هم الغالبون** ـ مائده / ۵۶.

۳. **و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض** ـ رعد / ۱۷.

۴. **بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه فاذا هو زاهق** ـ انبیاء / ۱۸.

۵. **فامّا الزّبد فیذهب جفاء** ـ رعد / ۱۷.

رسیدن راه و روش فرستادگان خود را ضمانت کرده است[۱]، زمین را صالحان و پرهیزکاران در اختیار خواهند گرفت[۲]، آفرینش جهان بر اساس حق استوار است[۳]...

چهارده قرن است که قرآن کریم الهام‌بخش این حقایق است و پیروان این کتاب مقدس به موجب این الهامات با خوشبینی و امید به نظام هستی و جهان آفرینش و به آیندهٔ اسلام و مسلمانی می‌نگرند.

مسلمانان واقعی که مستقیماً با قرآن کریم آشنا هستند حتی آنگاه که مانند امروز در سخت‌ترین شرایط زندگی می‌کنند و از اکثر ملل عالم عقب‌مانده‌تر هستند، امید خود را نباخته، درد خود را درمان‌ناپذیر نمی‌دانند، در مقام چاره‌جویی و پیدا کردن راه اصلاح می‌باشند. همین ایمان و

---

۱. و لقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین. انهم لهم المنصورون ـ صافات / ۱۷۱ و ۱۷۲.
۲. و لقد کتبنا فی الزّبور من بعد الذّکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون ـ انبیاء / ۱۰۵.
۳. و ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما الّا بالحق ـ حجر / ۸۵.

اعتماد و اطمینان است که چند به چند موجب ظهور مصلحینی در جهان اسلام می‌گردد.

در هیچ عهد و عصری روشنفکران و روشن‌ضمیران مسلمان مانند امروز اصلاح‌طلب نبوده و دربارهٔ علل و موجبات انحطاط عصر خود نمی‌اندیشیده‌اند، زیرا در هیچ عصری مانند امروز مسلمانان به انحطاط و تأخّر خود پی نبرده‌اند و غرور و عزتشان ضربه ندیده است. توجه و احساس درد، عامل اصلی چاره‌جویی است.

□

اینجانب نمی‌توانم به درستی نشان دهم که از چه وقت علاقه‌ام به بحث در علل انحطاط مسلمین جلب شده است. همین قدر یادم هست که متجاوز از بیست سال است که کم و بیش در اطراف این موضوع فکر می‌کرده‌ام و در سالهای آخر احیاناً سخنرانیهایی در این زمینه ایراد کرده‌ام. در یکی از همان سخنرانیها متوجه شدم که این موضوع دامنهٔ بسیار وسیعی دارد و اگر واقعاً بنا باشد تحقیق کافی و مثمر و قاطعی در این زمینه بشود، از حدود کار یک فرد خارج است و یا لااقل سالهای زیاد وقت لازم دارد، در حالی که قبلاً هیچ فکر

نمی‌کردم که با موضوعی به این دامنه‌داری و گستردگی مواجه هستم. البته این توجه و تنبّه، خود معلول مطالعات متفرقی بود که در زمینه‌های مختلف انجام داده بودم. ولی در خلال آن سخنرانی متوجه شدم چقدر آراء و عقاید مختلفی در این زمینه هست و چقدر موضوعات زیادی هست که با این موضوع مربوط است و باید طرح و حل بشود.

بد نیست خلاصه‌ای از آن سخنرانی که نظم خاصی به فکر من داد و میدان وسیعی جلو چشم من گشود برای شما نقل و تعریف کنم:

موضوع سخن، این حدیث نبوی بود: الاسلام یعلو و لا یعلیٰ علیه یعنی اسلام برتری پیدا می‌کند و چیزی بر او برتری پیدا نمی‌کند. این حدیث از احادیثی است که شیعه و سنّی به آن اعتماد و استناد کرده‌اند. علمای تسنن این حدیث را با سند در کتب حدیث خود نقل کرده‌اند.

هرچند دیده نشده که این حدیث در کتب حدیث شیعه با سند نقل شده باشد ولی فقهای شیعه از دیرزمان در کتب فقهیهٔ خود در ابواب مختلف به آن استناد کرده‌اند. اهل فن می‌دانند که استناد فقها به یک حدیث و فتوا دادن بر طبق آن، بالاترین

گواه بر صحت و اصالت آن حدیث محسوب می‌شود.

سخن در این بود که معنی این حدیث چیست؟ آیا این حدیث در مقام تشریع و انشاء قانون است، آنچنان که فقها استنباط کرده‌اند، یا در مقام اخبار و بیان یک جریان تکوینی است؟

فقها این حدیث را ناظر به تشریع و قانون در مورد رابطهٔ مسلم و غیرمسلم دانسته‌اند، یعنی در روابط مسلم و غیرمسلم نباید غیرمسلم بر مسلم اعتلاء و تسلط داشته باشد، همچنان که از آیهٔ کریمهٔ لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلاً[1] نیز قانون و حکم تشریعی استنباط کرده‌اند. خلاصهٔ معنی آیه و حدیث بنا بر این تفسیر چنین می‌شود: اسلام در روابط مسلم با غیرمسلم هر وضعی را که مستلزم تسلط و اعتلاء غیرمسلمان بر مسلمان باشد، قانونی و رسمی نمی‌داند، مثلاً ازدواج زن مسلمان با مرد غیرمسلمان را امضا نمی‌کند و قانونی نمی‌شمارد، زیرا مرد که جنس قوی است طبعاً نوعی تسلط و سیطره بر زن دارد، همچنین استخدام مسلمان در

---

۱. خداوند هرگز برای کافران راه تسلط بر مؤمنان قرار نمی‌دهد.

خانهٔ غیرمسلمان و به طریق اولیٰ بردگی مسلمان نسبت به غیرمسلمان را قانونی و جایز نمی‌شمارد.

بنا بر این تفسیر، این حدیث و آن آیه مردم مسلمان را به عزت و کرامتی که شایستهٔ آن هستند متوجه می‌کنند، شعور آنان را بیدار می‌کنند که نباید هیچ گونه وضعی را که مستلزم زیردست واقع شدن فرد مسلمان یا جامعهٔ مسلمان نسبت به دیگران است تحمل کنند، باید همواره سعی کنند از هر جهت در وضعی برتر و عالی‌تر از دیگران زندگی کنند.

بدیهی است که شانه خالی کردن از زیر بار دیگران مستلزم این است که اوضاع خود را از هر جهت اصلاح کنند و بهبود بخشند که نیاز و ضرورتی آنها را به زیر بار دیگران نکشاند، و الّا مردمی که در فقر مادی و معنوی بسر می‌برند خواه ناخواه تحت تسلط و سیطره و فرمان دیگران واقع می‌شوند.

ممکن هم هست این جمله «اِخبار» باشد نه «انشاء»، در مقام بیان یک ناموس تکوینی باشد نه در مقام تشریع قانون؛ بخواهد بگوید اسلام چون حق است و حق نیرومند است، بر همهٔ آیینها و مرامها برتری می‌یابد و هیچ آیین و مرام و مسلکی نمی‌تواند بر او برتری پیدا کند.

بنا بر این تفسیر جای یک پرسش هست و آن اینکه منظور از این نیرومندی و برتری، چه نوع نیرومندی و برتری و در کدام میدان است؟ آیا منظور این است که اسلام در میدان منطق و نظر نیرومندتر است و برتری دارد، یعنی منطق اسلام بر همهٔ منطقها غالب است و آنجا که بر عقل و فکر بشر عرضه شود و با مقیاس علم و فلسفه سنجیده شود بر منطقهای دیگر می‌چربد؟ و به عبارت دیگر اسلام در میدان فکر و نظر پیروز است و از لحاظ حجت و دلیل از همه اقویٰ است؟ یا مقصود این است که اسلام از لحاظ نفوذ و توسعه و پیشرفت همواره پیروز است و از هر آیین و مسلک دیگر ناجح‌تر و موفق‌تر است؟ به عبارت دیگر در میدان عمل، غلبه و برتری با اسلام است.

پیروزی در میدان نظر بستگی دارد به قدرت علمی و استدلالی. مانعی ندارد که آیین و مسلکی از لحاظ استدلال و منطق، مجهز به قویترین استدلالها باشد ولی در عمل به واسطهٔ عدم توافق با حوایج بشری و لااقل به واسطهٔ همه‌جانبه نبودن، موفقیت و نجاحی نداشته باشد و ممکن است عکس مطلب صادق باشد. تاریخ نشان می‌دهد مرام و مسلکهایی را که از

لحاظ منطق نظری چندان قابل توجیه نبوده‌اند ولی از آن نظر که با بعضی حوایج بشری هماهنگی داشته‌اند، پیروزیهای خارق‌العاده به دست آورده‌اند، هرچند این گونه پیروزیها خواه‌ناخواه موقت و غیرقابل دوام خواهد بود.

فلاسفه از دیرزمان مفهوم «حق» و «نافع» را از یکدیگر تفکیک کرده‌اند، یکی را وابسته به عقل نظری و دیگری را وابسته به عقل عملی دانسته‌اند. قرآن کریم در عین اینکه همواره از «حق» بودن خود یاد می‌کند، نافع و مفید بودن خود را نیز مسکوت نمی‌گذارد، بلکه به صورت یک اصل، بقاء نافع و انفع را تأیید می‌کند. قرآن کریم بعد از یک مثل زیبایی می‌گوید: فامّا الزّبد فیذهب جفاء و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض یعنی کف روی آب که فایده‌ای در بر ندارد بر جای نمانده، نابود می‌شود و اما آنچه به حال مردم مفید است در زمین باقی می‌ماند.

علمای طبیعی پیدایش و احیاناً حذف بعضی از اعضای جانداران را وابسته به مفید بودن و مفید نبودن می‌دانند، می‌گویند هرگاه احتیاج و ضرورت، وجود عضوی را ایجاب کند پدید می‌آید و تا احتیاج باقی است باقی می‌ماند و

همین‌که احتیاج از بین رفت و ضرورتی در کار نبود خواه ناخواه آن عضو حذف می‌شود.

همین دانشمندان، قانونی به نام بقاء انسب و انتخاب اصلح بیان داشته‌اند و مدعی شده‌اند بقا و ادامهٔ وجود هر جانداری بسته به این است که در مقیاس طبیعت و خلقت برای باقی ماندن شایسته‌تر شناخته شود.

هر کالای مادی یا معنوی که بر جامعهٔ بشر عرضه می‌شود، مادامی که به آن احتیاج است و او قادر است احتیاج را رفع کند و توجه به خاصیت رفع احتیاج کردن او هست و کالای بهتر از او به میان نیامده است، خواه ناخواه جای خود را حفظ می‌کند و روز به روز بر رونق و اعتلای آن افزوده می‌شود.

آیا پیغمبر اکرم نمی‌خواهد بفرماید تا بشر در روی زمین هست احتیاج مبرم به سرمایه‌ای مانند اسلام دارد و به همین دلیل اسلام برای همیشه باقی می‌ماند؟ آیا نمی‌خواهد بگوید هیچ کالای معنوی و روحی قادر به رقابت با اسلام نیست، زیرا قادر نیست مانند اسلام همهٔ خلأهای احتیاجات را پر کند و به طور همه جانبه جوابگوی مشکلات و گشایندهٔ عقده‌های بشر واقع شود؟ آیا نمی‌خواهد بگوید مسلمانان مادامی که از

اسلام منحرف نشوند و تعالیم آن را به کار بندند علوّ و برتری و تقدم خود را از هر جهت حفظ خواهند کرد؟ و لا تهنوا و لا تحزنوا و انتم الاعلون ان کنتم مؤمنین.

بعید نیست که در جملهٔ «الاسلام یعلو و لا یعلیٰ علیه» معنی اخیر منظور باشد و یا لااقل این معنی نیز منظور باشد، زیرا معانی و تفاسیری که برای این جمله ذکر شد مانعة الجمع نیستند. از طرفی خود رسول اکرم فرمود: اوتیتُ جوامعَ الکلم یعنی به من سخنان جامع و همه‌جانبه داده شده است، یک جمله می‌گویم به جای چندین جمله. چه مانعی دارد بگوییم این جملهٔ کوتاه همهٔ معانی و تفاسیری که ذکر شد در بر دارد و چون هر کسی از دریچهٔ خاصی بدان می‌نگرد معنی خاصی از آن می‌فهمد: «فقیه» از دریچهٔ فقاهت بدان می‌نگرد، قانون و حکم و وظیفه برای مسلمانان استنباط می‌کند و «متکلم» از دریچهٔ برهان و استدلال نگاه می‌کند، برتری استدلالی و نظری از آن می‌فهمد و «عالم اجتماعی» از دریچهٔ مطابقت با احتیاجات نظر می‌افکند، آن را بر موفقیت در پیشرفت و قابلیت بقا و دوام حمل می‌کند.

اسلام مسلمانان را به عظمت خیره کننده‌ای نائل ساخت، نه

تنها از جنبهٔ نظامی و تسلط سیاسی که در کمتر از نیم قرن بر اکثر معمورهٔ جهان حکومت یافتند (این به تنهایی نمی‌تواند چندان افتخارآمیز باشد) بلکه از جنبهٔ معنوی و اجتماعی.

فهرست آیات قرآن کریم

□

فهرست احادیث

□

فهرست اشعار

مصرع اول اشعار	نام سراینده	تعداد ابیات	صفحه
آفرینش همه تنبیه خداوند دل است	سعدی	۶	۱۹، ۲۰

□

فهرست اسامی اشخاص

فهرست اسامی کتب، مقالات و نشریات

□